



## خاستگاه احزاب نخستین در ایران

**شکوری:** با نام خداوند یکتا، و با اجازه آقایان اساتید بحث را شروع می‌کنیم. قرار است درباره موضوع احزاب سیاسی در تاریخ معاصر ایران صحبت و مشکلات نظری مربوط به احزاب بررسی شود و افت و خیزها، پیروزی‌ها و شکست‌هایی که جمعیتها و احزاب سیاسی در تاریخ معاصر ما داشته‌اند بررسی شود و احتمالاً ره‌توشه‌ای از این بررسی‌ها برای حل مشکلات مربوط به مسأله احزاب در وضع فعلی فراهم آید.

شش سؤال را مطرح خواهیم کرد، ولی این سؤالا حتمیت ندارد و سروران می‌توانند سؤالات جدیدی را، در صورتی که این سؤالا را ناقص دانستند یا سؤالات بهتری به نظرشان رسید، مطرح کنند و آن سؤالات هم به اینها اضافه بشود. در هر حال، ما شش سؤال آماده کرده‌ایم که قرار است در دو جلسه متوالی مورد تبادل نظر و گفتگو قرار بگیرد.

سؤال اول به این صورت مطرح می‌شود که: طبق یک نظر سنتی و معروف، کلیه احزاب و جمعیتهای سیاسی در تاریخ معاصر ایران به سه شاخه اصلی، که هر کدام نیز به نوبت خود دارای شاخه‌های فرعی فراوان هستند، به شرح ذیل تقسیم می‌شوند:

اول احزاب چپ (منظور احزاب سوسیالیست و کمونیست است) که گفته می‌شود ریشه در قفقاز و روسیه داشته‌اند. دوم احزاب ناسیونالیست که گفته می‌شود از غرب به طور مستقیم یا از رهگذر عثمانی و هند تأثیر پذیرفته است. سوم احزاب مذهبی یعنی احزاب اسلامی که گفته می‌شود به طور عمده از تقابل روحانیت و سلطنت به علاوه مواجهه سنت و تجدد پدید آمده و به تدریج هویت مشخص به خود گرفته‌اند.

سؤال این است که آیا چه اندازه می‌توان این طبقه بندی را پذیرفت؟ اگر می‌توان پذیرفت، چرا؟ و اگر نمی‌توان پذیرفت، باز هم چرا؟ در واقع این سؤال می‌خواهد منشأ و تاریخ اولیه پیدایش احزاب و دسته بندی آن‌ها در ایران معاصر را مد نظر قرار بدهد و به یک نوع جریان شناسی سیاسی بپردازد. آقایان اساتید به ترتیب، اظهار نظر می‌فرمایند و مبادله‌ی نظر می‌شود.

**صحابی:** اولاً متشکرم که بنده را در این جمع دعوت کردید که قاعدتاً باید جمع کارشناسان و صاحب نظران باشد. بنده مطالعه‌ی به اصطلاح غیر حرفه‌ای در مورد احزاب دارم. اما تحقیق تاریخی جدی ندارم. تا آن جایی که من به تاریخ ایران آشنا هستم، اولاً خود مفهوم حزب چیزی نیست که فقط در دنیای معاصر مطرح شده باشد، در جامعه اسلامی نیز از صدر اسلام بوده، در قرآن هم که سوره‌ای به نام احزاب داریم. جامعه اسلامی بعد از رحلت حضرت رسول ﷺ تقریباً به دو حزب تقسیم شد. یعنی اصحاب پیغمبر اکرم ﷺ. یک حزب کسانی بودند که بیشتر به علی بن ابی طالب ﷺ توجه داشتند و جهت گیری‌های خاص در دوران زندگی آن حضرت داشتند، مثل سلمان و ابوذر و مقداد. این‌ها عملاً یک حزب شدند. یک حزب نیز عده دیگری بودند که در مجموع تبلور شان در سقیفه بنی ساعده بود.

حالا باز اگر بخواهیم یک مقدار ریشه‌ی ای تر هم بررسی کنیم در قرآن و در سوره‌ی آل عمران هست که به دنبال جنگ احد آیات متعددی نازل شد که به اصطلاح امروزی تحلیل جنگ احد است. در آن جا می‌فرماید که لَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَ عَدَّةُ<sup>(۱)</sup> خداوند به شما محبت کرد و به وعده‌های خودش را عمل کرد، اذْخَسَوْهُم بِأَذْنِهِ حَتَّى إِذَا فَبَسَلْتُمْ وَ تَنَارَ غَمًّا فِي الْأَمْرِ.<sup>(۲)</sup> تا این که شما خودتان سست شدید و بر

۱- آل عمران، آیه ۱۵۲

۲- همان سوره و همان آیه

سر قدرت، حکومت، امر یعنی حاکمیت، دعوا نمودید. بعد آن جا می فرماید که: **مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ.**<sup>(۱)</sup> یعنی طبقه بندی که خود قرآن از اصحاب اولیه رسول اکرم **(ﷺ)** می کند اینست که یک عده تان دنبال دنیا هستید یا در نهایت حرفتان در مورد دنیاست، ولی عده دیگر تان آخرتی هستید. همین تقسیم بندی قرآن را ما بعد از رحلت پیغمبر **(ﷺ)** می بینیم. یک حزب متعلق به جریان تشیع بود و یک دست شد به اسم حزب شیعه، یک حزب هم غیر شیعه، آن غیر شیعه هم خودش باز زیر مجموعه زیاد داشت.

منظورم این است که این مفهوم حزب در کشور ما و تاریخ ما سابقه دارد. اما آن احزابی که آن موقع بودند با احزابی که حالا هستند تفاوتی اساسی دارند. یکی از آنها این است که احزاب امروزه اندکی منضبط هستند یعنی حوزه‌ای، درسی و مکتبی، هستند و مطالبی دارند که به افرادشان، تعلیم می دهند یا کسانی که در مجموع افرادی را که وابسته به یک حزب هستند جذب می کنند، در جامعه هم، پرچمدار یک خط سیاسی معین هستند و معمولاً دارای خط اجتماعی، فکری و فلسفی معین می باشند.



عزت الله سبحانی

معمول این گونه بوده، اما این تقسیم بندی که در این سؤال اول مطرح فرمودید من با یک توضیح با این تقسیم بندی موافق هستم. آن دسته‌ی اول حزبی که در ایران تشکیل شد درست است، احزاب چپ یا سوسیال دموکرات منشأشان هم از باکو و روسیه تزاری آن زمان بود که حزب سوسیال دموکرات از اوایل قرن ۱۹ در روسیه ریشه داشت و خیلی وسیع و سراسری بود، طبعاً در باکو هم تشکیلاتی داشتند و خیلی از ایرانی‌ها هم چون به باکو رفت و آمد بسیار داشتند، در آذربایجان و آن طرف ارس زندگی می کردند، برای کار یا دلایل دیگر مهاجرت کرده بودند، این بود که تحت تأثیر حزب سوسیال دموکرات قرار گرفتند و آنها بعدها در ایران احزاب چپ را پایه گذاری کردند. بعد از مشروطیت هم

دو حزب تشکیل شد، یکی حزب فرقه دموکرات یا اجتماعیون و عامیون، یکی هم حزب اجتماعیون اعتدالیون، این اجتماعیون عامیون بیشتر متأثر از همان سوسیال دموکراسی روسیه و باکو بودند. آن اولیش را قبول دارم همین گونه است.

اما دومی که می فرمایید احزاب ناسیونالیست از غرب آمده، اولاد صدر مشروطه چیزی به نام ناسیونالیسم و احزاب ملی گرا نداشتیم، این ها بعد از شهریور ۲۰ پیدا شدند که بعداً عرض می کنم. ولی به طور کلی در مقابل، آن حزب مثلاً چپ یا اجتماعیون عامیون، یک حزب اعتدالی هم بود که آنها بیشتر افکار لیبرالی و افکار آزادی خواهانه‌ی مغرب زمینی داشتند. این ها هم باز با واسطه‌ای الگو از غرب گرفته بودند.

همان گونه که در سؤال هم گفته شده این ها از عثمانی و هند به اصطلاح به طور دست دوم به ایران آمده بودند، به جز بعضی از افرادشان که به طور مستقیم خودشان به اروپا سفر کرده بودند، یا در آن جا تحصیل کرده بودند، بقیه حرکت سیاسی شان، افکار اجتماعی و فلسفی شان را بیشتر از عثمانی و هند اخذ کرده بودند.

اما احزاب مذهبی، ما در مشروطیت و در صد سال گذشته حزب رسمی مذهبی نداشتیم، احزاب مذهبی در کشور ما چند جا تشکیل شدند: یکی حزب جنگل بود. جنگل تا حدودی محتوای مذهبی داشت و به اصطلاح همراهان یا پارتیزانهایش یا طرفداران حزب جنگل مرحوم میرزا کوچک، در گیلان به اتحاد اسلام معروف بودند. به اصطلاح اتحاد اسلام که در واقع پیروان مرحوم سید جمال الدین اسدآبادی بودند و نظریه‌ی اتحاد اسلام را داشتند بیشتر علمای گیلان، در قالب اتحاد اسلام با میرزا همکاری می کردند، ولی یک حزب مشخص و مستقل از خودشان نداشتند، اما به آن معنایی که در صدر اسلام هم بود حزب وجود داشت (شبه حزب) نه اینکه تشکیلات و تأسیسات معین و منضبطی باشد، ولی بالاخره کسانی بودند که با همدیگر روابطی و، هم فکری‌ها و هم هدفهایی داشتند یا اتفاقاتی که در جامعه می افتاد، اعم از سیاسی یا اجتماعی یا فرهنگی، حتی اگر یک فکر تازه‌ای هم بود به صورتی بود که مذهبی‌هایی که بیشتر با روحانیت مربوط بودند و تقلیدی کار می کردند، جبهه‌گیری‌هایشان یکسان بود و حکایت از این می کند که این ها تفاهمی یا روابطی یا القائات متقابلی با هم داشتند. یعنی به معنای محتوایی، حزب وجود داشت، ولی تشکیلات حزبی به نام مذهبی وجود نداشت. این وضعیت تا زمان مشروطه ادامه داشت.

### مدرس پایه گذار احزاب ملی - مذهبی؟

در همین دوران مشروطیت، بعد از حمله روس و انگلیس به ایران و اشغال ایران که تا نزدیک تهران آمدند و عده‌ای از مخالفان حمله استعماری، از تهران مهاجرت کردند، از جمله مرحوم مدرس هم جزء آنها بودند، این‌ها بیشترشان همان سوسیال دموکراتها بودند ولی عده‌ای از حزب اعتدالی هم همراهشان بودند که این‌ها به کرمانشاه رفتند و کابینه‌ی مهاجرت را در آن‌جا تشکیل دادند و کابینه‌ی مهاجرت، یک دوران تجربه‌ی دو، سه ساله‌ای را در تبعید گذراند و تجربه‌ای برای مشروطه خواهان ما یعنی هم دموکراتهاشان یا اجتماعيون و هم اعتداليون شان بود. زیرا که این کابینه و این مهاجرت در مقابله‌ی با روس و انگلیس صورت گرفته بود. در کرمانشاه متمرکز شدند، و این‌ها به دلیل جنگی که آلمان و عثمانی با این جبهه روس و انگلیس داشتند طبیعی است که مقداری به عثمانیها نزدیک شدند و روابطی بینشان برقرار شد، مبادلاتی داشتند و سرانجام وقتی دوران اشغال ایران پایان می‌پذیرد. و کابینه مهاجرت به تهران بر می‌گردند و دوباره انتخابات دوره‌ی سوم مجلس و مسأله‌ی قرداد و ثوق الدوله شروع می‌شود و این‌ها، تجربه‌های زیادی داشتند که پیشگام این تجربه خود مرحوم مدرس بود و ایشان وقتی که به تهران برگشت در دوره سوم و چهارم و پنجم نماینده مجلس بود. تمام موضعگیریهای مرحوم مدرس حکایت از یک نوع تحول در افکارش یا روش سیاسی می‌کند و آن تحول این بود که تمام آزادیخواهان ایران به خصوص مذهبیها، از مکتب مرحوم سید جمال آب خورده بودند و گاهی به نام اتحاد اسلام کار می‌کردند، ولی آن‌هایی هم که کار نمی‌کردند و پیشگامان مشروطه بودند، از جمله خود مرحوم سید محمد طباطبایی و اینها بالاخره از تعالیم مرحوم سید جمال بهره‌ای داشتند، منتها تعالیم سید جمال تا آن تاریخ یک تعالیم به اصطلاح جهان اسلامی بوده جهت گیریهای سیاسی حتی حرکت فکریش متوجه همه عالم اسلام بود، به این جهت هم اصلاً هدفهای سیاسی‌شان خلاصه می‌شد، در اتحاد اسلام، کابینه‌ی مهاجرت منشأ یک تحولی شد، وقتی که کابینه‌ی مهاجرت در کرمانشاه به خصوص بر خورد با عثمانی‌ها کردند، دیدند که خوب درست است که عثمانی‌ها بعضی از جنبه‌های عمومی اسلام را با این‌ها مشترک هستند، ولی به هر صورت، عثمانی هستند، یعنی مصالح و منافع کشور خودشان برایشان مطرح است و در رابطه با ایران، گاهی می‌خواهند آن مصالح را برتری بدهند. این تجربه‌ای بود که مرحوم مدرس وقتی که برگشت دیگر از دوره سوم مجلس به بعد موضع اتحاد اسلامی نداشت، بلکه بیشتر موضع ملی -

اسلامی داشت. به این جهت که در میان احزاب ایران یا دسته بندیهای سیاسی ایران، یک واقعیت جدیدی به نام ملی - مذهبی ایجاد شد که البته ما، این اسم را می‌گذاریم، قبلاً چنین اسمی نبوده است. ما به آن واقعیت ملی - مذهبی می‌گوییم. یعنی درست است که اسلامی هست، اهداف اسلامی و تربیت اسلامی هم دارد، دنبال تحقیق ارزشهای اسلامی هم هست، اما خودش را محصور سرزمین و مملکت ایران می‌داند و مصالح این مملکت هم برایش یک اصل است. یعنی اسلامی بودن و ایرانی بودن همراه هم هستند.

به این دلیل است که مرحوم مدرس چند جا روی اسلامی بودن و ایرانی بودن تأکید می‌کند. مرحوم مصدق هم، چنین بود. ایشان در حرکت مذهبی، شرکت نداشتند ولی در سخنرانیهای دوره‌ی پنجم اظهار داشتند که ایرانی بودن ما از اسلامی بودن مان جدا نیست. چون آن موقع این حرفها مطرح شده بود، که از اسلام جدا شویم.

این داستان تشکیل حزب ملی - مذهبی در آن موقع است (بعد از برگشتن کابینه مهاجرت به تهران و دوره سوم مجلس). اما آن هم به صورت یک حزب به معنای امروزی در نیامد، بلکه گرایش بود و یک عده طرفدار یک فکر بودند. بعد از شهریور ۲۰ بود که احزاب جدید تشکیل شد که آن احزاب متعدد بودند.

### پیدایش حزب توده

حزب توده در واقع الگوی همان حزب سوسیال دموکرات قدیم بود، با این تفاوت که در این زمان دولت شوروی تشکیل شده بود، ولی در زمان تأسیس حزب اجتماعیون عامیون دولتی در روسیه تشکیل نشده بود، در آن زمان یک حزب تزاری بود و اکنون که دولت شوروی تشکیل شده بود به قول خودشان مرکز ستاد زحمتکشان جهان شده است. این حزب گرایشهای آن طرفی هم داشت. حزب توده به تدریج هم که پیشرفت کرد این گرایش به اصطلاح پرمنفعت شوروی زیاد شد و تأئیدش در داخل این حزب بیشتر شد. با آن همه، این حزب به معنای واقعی امروزی یک حزب کامل بود. یعنی هم مکتب و مرام و ایدئولوژی داشت و هم در شاخه‌های مختلف جامعه نفوذ کرد. از یک طرف کارگراها، کشاورزها و از طرف دیگر تقریباً دانشجویان و همه‌ی روشنفکرهای ایران را جذب کرد و به معنای واقعی امروزی یک حزبی بود و چیزی هم که دیگر در سایر احزاب هیچ وقت تکرار

نشد این است که یک حزب منضبط بود. یعنی تشکیلات و تعلیمات و افرادش حتماً باید تعلیمات حزب را اجرا می‌کردند، چه تعلیمات سیاسی، چه تعلیمات فلسفی و چه مواضع اجتماعی‌شان، همه باید با دستور حزب انجام بشود. یعنی فرد در داخل حزب آب دیده و با تجربه می‌شد.

حوزه‌های حزبی در واقع همه زندگی فرد را اداره می‌کردند. این الگوی حزب سوسیال دموکرات، که پیشرفته‌اش حزب بلشویک شد که خیلی انضباط آهنین داشت، تقریباً در داخل حزب توده اجرا شد و تحولهایی که حزب توده اجرا نمود و به تدریج به طرف رادیکال تر شدن و مقابله‌ی صریح و علنی تر با نظام و حکومت پیش می‌رفتند و در آن تحوله‌ها هم، از جهت عقاید فلسفی به طور جدی و آشکار، مارکسیست لنینیست شدند و هم از جهت انضباط داخلی به طرف حزب لنینی، حزب بلشویک سیر کردند. به هر صورت حزب توده در واقع در ایران برای این نسل (یعنی بعد از شهریور ۲۰) که بنده هم جزء آن‌ها هستم و دوره‌ی جوانی و مدرسه رفتنمان را در آن دوره طی کردیم تأسیس شد، یعنی یک الگوی حزبی به وجود آمد که همه فکر می‌کردیم حزبی که تشکیل می‌شود باید این گونه باشد. در میان احزاب، مقابل حزب توده هیچ حزبی در آن دوره‌ی شهریور ۲۰ تا ۳۲، نبود. احزاب راست‌گرا و ملی بودند همین احزاب ملی‌گرایا ناسیونالیست همه بعد از شهریور ۲۰ در ایران تأسیس شدند اما اینها هیچ کدام مثل حزب توده، آن تشکیلات و انضباط حزبی و تعلیمات را نداشتند، به این جهت هم نفوذ و قدرتشان در جامعه محدود بود، بعضی احزابی بودند که قدرت و نفوذ داشتند ولی به دلیل داشتن شخصیت رهبرشان بود. مثلاً حزب اراده ملی، حزبی درست و صحیح بود که در واقع برای مقابله با حزب توده تأسیس شد. حزب اراده ملی به اصطلاح، حزب راست‌گرای ایران بود، حزب طرفدار غرب و طرفدار انگلستان بود و پنهان هم نمی‌کرد و مؤسسان اولیه‌اش یک عده سرمایه‌گذاران یزدی بودند. سید ضیاء‌الدین طباطبایی که آن هنگام در فلسطین تبعید بود آن‌ها به ایران دعوتش کردند، اول حزب بود، اما هیچ‌گونه تشکیلاتی که حزب توده داشت، آن نداشت و کسی را تربیت نمی‌کرد..

این حزب روزنامه‌ای داشت که با موضعگیری‌هایی که در مجلس و برخی تظاهراتی که می‌کردند به اصطلاح قدرت سیاسی خودشان را اعمال می‌کردند. به دلیل قدرت سید ضیاء‌الدین و توجه همه‌ی راست‌گرایان ایرانی به ایشان این حزب قوی شد، ولی خیلی موسمی بود، بعد از سالهای ۲۸ - ۲۹ دیگر تعطیل شد و روزنامه‌اش منتشر نشد.

منظور از این صحبتها این است که غیر از حزب توده، بقیه‌ی احزابی که بعد از شهریور ۲۵ در ایران تشکیل شدند هیچ وقت ماهیت یک حزب مداومی که در دوره‌های مختلف باقی بماند تشکیل نشد و بسیار به شخصیت رهبرشان وابسته بود، تا زمانی که رهبرشان یک جهت‌گیری سیاسی داشت، مثلاً در مجلس یا با یک دولت، مخالف بود حزب مخالف و زمانی که با یک دولت دیگر موافق محسوب می‌شد، حزب موافق می‌شد. خیلی تابع شخص بودند، مکتب یا مرامی را ترویج نمی‌کردند.

### پیدایش احزاب نژادگرا

اولین بار، حزب پان ایرانیست در سال ۱۳۲۶ در ایران تشکیل شد که الگوی احزاب نژادی ملی مثل فاشیسم و نازیسم و... بود. یعنی الگوش را از آنها گرفته بود و روی خون و نژاد و خاک خیلی تأکید داشت. آقای محسن پزشکیور درباره‌ی حزب پان ایرانیست، جزوه‌ای نوشت. ایشان دانشجوی دانشگاه حقوق بود، جزوه‌اش هم آن موقع منتشر شد. به دنبال آن جزوه، این حزب تشکیل شد. اما ترکیب این حزب را، آن موقع چون دانشجوی بودیم خودمان تعقیب می‌کردیم، بیشتر فرزندان افسران ارتش و برخی از کسانی که در فرنگ تحصیل کرده بودند و یک تعداد متجدد به حزب پیوستند. اما همین حزب با پیدایش نهضت ملی ابتدا به دو و سپس به سه شاخه تقسیم شد. با این که مرام محوری و پایه‌ای شان همان مرام پان ایرانیست بود.<sup>(۱)</sup> و در ملی‌گرایی افراطی بودند، ولی‌گرایی سیاسی‌شان سه‌گانه شد. یک دسته به اسم جان سپاران میهن خیلی افراطی و راست بودند که سرهنگ یمنی هم رهبرشان بود و اهل ترور هم بودند. یک دسته شان با سرپرستی آقای محسن پزشکیور که بر مرام ایران قدیم و گرایشهای سیاسی و فرهنگی ایران قدیم خیلی تأکید داشتند و به دلیل همان فرهنگ ایران قدیم برای شاه و سلطنت جایگاهی قائل بودند. این‌ها به اسم حزب پان ایرانیست ماندند، یک عده هم که مرحوم آقای داریوش فروهر رهبرشان بود با حفظ آن عقاید، مبنایی پان ایرانیستی جدید ایجاد کردند و گفتند که فعلاً واقعیت فعلی ملت ایران برای ما اهمیت دارد و آنچه را که این واقعیت اعم از مثبت و منفی با آن درگیر است، ما به آنها باید بپردازیم، به این جهت طرف نهضت ملی و مصدق را گرفتند. از همان زمان سه شاخه شدند و نهضتشان ادامه پیدا کرد.

۱- یعنی انسانها را بر اساس نژاد و خون تفکیک می‌کرد.



### فدائیان اسلام نخستین حزب مذهبی

نکته‌ای که در مورد احزاب ایران می‌توانم بگویم این است که احزاب مذهبی هم در این دوره تشکیل شد. یکی از احزابی که صریح و علنی تشکیل شد حزب فدائیان اسلام بود، فدائیان اسلام به معنی واقعی یک حزب مذهبی بود. یعنی هدف سیاسی در غالب مذهبی داشت و با فهم مذهبی و تقلیدی اجرا می‌کرد و می‌فهمید. این حزب از همان اول به خط تروریسم رفت بطوری که بنده در سالهای ۱۳۲۷ - ۱۳۲۸ تا سال ۱۳۳۴ که آن‌ها را گرفتند و اعدام شان کردند با آنها آشنایی داشتم و در ارتباط با آن‌ها بودم ولی بسیاری از علما با این حزب مخالف بودند. مرحوم حاج آقا حسین بروجردی که مرجع بود با این‌ها مخالف بود و اصلاً راهشان نمی‌داد، چند بار فدائیان در قم می‌خواستند جلسه تشکیل بدهند و منبر بروند و سخنرانی کنند، اما نتوانستند، چون خود طرفداران حاج آقا حسین بروجردی، فدائیان را می‌زدند. مثلاً آقای معزی نماینده ملایر در مجلس در حمایت از مرحوم حاج آقا حسین بروجردی، فدائیها را کتک می‌زد. منظور من این است که واقعاً حزب فدائیان اسلام از طرف روحانیت رسمی آن روز مطرود بود. فقط یک عده طلاب جوان به آن‌ها توجه داشتند. در سال ۱۳۳۴ که این‌ها به علت ترور اعلم فراری شدند و یک نفر از روحانیان شاخص به آنها پناه نداد، و هیچ حمایتی و کمکی به آن‌ها نکردند، نواب صفوی و برخی از فدائیان فقط یک مدت در خانه مرحوم طالقانی مخفی بودند و هیچ کس از آن‌ها طرفداری نمی‌کرد. مرحوم طالقانی با ایشان در ارتباط بود، ولی گاهی هم با آن‌ها بحث و اختلاف داشت.

منظورم این است که آن یک حزب مذهبی بود. اما گروه‌های مذهبی دیگر، نه به معنی حزب، بعد از شهریور ۲۰ تشکیل شدند. مخصوصاً در مقابله با حزب توده، یکی انجمن تبلیغات اسلامی بود که ادعای سیاسی نداشت. دیگری روزنامه‌ی آیین اسلام بود که عده‌ای هم طرفدارش بودند، و سومی اتحادیه‌ی مسلمانان بود. این‌ها جمعیت‌های سیاسی اسلامی و مذهبی بودند. ولی به هیچ وجه به معنای مصطلح صورت حزبی پیدا نکردند و عمرشان هم کوتاه بود.

منظورم این است که بعد از شهریور ۲۰ احزاب مذهبی خالص در قالب حزبی را جز فدائیان اسلام ما ندیدیم. خیلی از مذهبیه‌های آن زمان چه روحانی چه غیر روحانی به همان حزب سید ضیاء پیوستند یعنی با حزب اراده‌ی ملی همکاری می‌کردند، به علت این که آن حزب پرچم مخالفت با حزب توده را بلند کرده بود. این‌ها هم، چون مذهبی و ضد حزب توده بودند به آن طرف متمایل

می‌شدند. مرحوم آسید مرتضی سعیدی یکی از چهره‌های برجسته‌ی مذهبی آن سالها بودند و تا همین چند سال پیش هم زنده بودند، ایشان خیلی خوب هم فعالیت می‌کردند بیشتر به خط مرحوم سید جمال و اتحاد اسلام و مبلغ پاکستان بودند، ولی ایشان هم از لحاظ سیاسی خالص گرایش به حزب اراده‌ی ملی و سید ضیاء داشتند. منظور من اینست که حزب مذهبی خالص تشکیل نشد روحانیت هیچگاه حزب تشکیل نداد. درست است که روحانیان همیشه از زمان صفویه تا امروز (تا زمان انقلاب اسلامی)، یک رقابتی، اگر نه علنی حداقل پنهانی، با سلطنت داشته است. چرا که از زمان صفویه مطرح شد که سلطنت‌ها همیشه مدیون و مبعوث روحانیتند و مشروعیت شان را از روحانیت می‌گیرند. یا معمولاً یک مجتهد یا یک مرجع به این‌ها جواز حکومت و سلطنت و اخذ مالیات و دعوت مردم به جنگ می‌داد. به عنوان مثال، مرحوم ملا احمد نراقی فتحعلیشاه را به سلطنت نصب کرد (حکم نصب به ایشان داد). در بین روحانیون این مطرح بوده است که ما این سلطنتها را نصب می‌کنیم یا این سلطنتها مشروعیت شان از جانب ماست، چرا خودمان حکومت نکنیم؟ (برای تحقیق این هدف) منتها باید تحولاتی انجام می‌شد، درون روحانیت آمادگی نداشت. از زمان صفویه تا انقلاب اسلامی ما اگر روحانیت را مطالعه کنیم می‌بینیم روحانیت واقعاً یک حزب واقعی خوبی که تشکیلات به صورت امروز ندارد ولی اهدافی دارد، از جمله اهداف سیاسی. و کسانی که در حوزه‌های روحانی می‌روند معمولاً این‌گونه فکر می‌کنند که یک روزگاری روحانیت جای سلطنت را بگیرد، ولی این یک امری است به اصطلاح در زبان انگلیسی می‌گویند [Secret Or hidden] یعنی پنهانی بود، اصلاً خود فرد هم برایش آشکار نبود که چه می‌خواهد؟ گاهی‌گاهی بروز می‌کرد و لازم بود که در درون روحانیت تحولهایی پیدا شود که این تحولهایی یکی مسأله ایدئولوژیکی بود که به دعوای بین اخباریان و اصولیان منجر شد و اخباریان دیگر شکست خوردند.

اوایل قاجاریه توسط مرحوم وحید بهبهانی اصولیان بر اخباریان پیروز و حاکم شدند، سپس در درون اصولیان مرحوم شیخ مرتضی انصاری مرجع واحد یا مجتهد اعلم را انتخاب نمودند و باز یک قدم دیگر به سمت تمرکز آمدند، ابتدا به سوی وحدت ایدئولوژیکی، سپس وحدت رهبری شتافتند تا زمانی که ملا احمد نراقی فرمودند دیگر باید با این رهبری واحد حکومت کرد، منتها چون ما تجربه‌اش را نداریم، بنابراین آمادگی برای حکومت نداریم فعلاً وکالت می‌دهیم، دیگران عمل کنند. مثلاً در زمان شاه (نزدیک زمان انقلاب) مرحوم امام خمینی می‌گویند: که دیگر روحانیان آمادگی

اداره‌ی سیاسی را دارند. (که یک مقدار هم واقعیت داشت)، بنابراین لازم نیست که ایشان دیگر وکالت به کسی بدهند.

منظورم این است که یک چنین جریانی در درون روحانیت وجود داشت. این که می‌گویند در رقابت با سلطنت بود و در این سؤال آمده، چنین بود، ولی خیلی ظاهر و به اصطلاح تشکیلات دار و تعلیمات خاصی نداشت بلکه تعلیماتی بود که به طور غیر مستقیم هر کس در حوزه‌های شیعه درس بخواند، این فکر برایش پیدا می‌شود،

ولی حزبهای مذهبی غیر روحانی داشتیم، یک حزب مذهبی مثلاً نهضت آزادی که در سال ۱۳۴۰ تشکیل شد که معروف بود، همین خودم به خاطر می‌آید، چون جزء فعالان نهضت آزادی بودم. مرحوم مطهری خیلی با من در ارتباط بودند ایشان می‌فرمودند: در حوزه ما با آقای مرتضی حائری و مرحوم داماد (پدر آقای محقق داماد) بحث داریم، این آقایان می‌گویند که ما یک حزب مذهبی می‌خواهیم، اما ما روحانیان که حزب نمی‌توانیم تشکیل دهیم، بنابراین حزب نهضت آزادی که تشکیل شده درست است که برویم و به آن‌ها کمک و همکاری کنیم، ولی عضو نشدند تا زمان محاکمه‌های نهضت آزادی در سال ۴۲. واقعاً تمام روحانیان آن زمان حمایت جدی می‌کردند، مرتب تلگراف به دادگاه می‌زدند و یا رئیس دادگاه طرف می‌شدند. منظورم این است که خود روحانیان هیچوقت حزب تشکیل ندادند، حزب مذهبی را دیگران، (غیر روحانیون) تشکیل می‌دادند و حالا با صد در صد مذهبی بودند یا معلومات مذهبی کمی هم داشتند و سمت و سوی مذهبی داشتند. مثلاً نهضت آزادی یک نهضت مذهبی خالص نبود بلکه سیاسی هم بود، ملی و مصدقی هم بود. چرا که در نامه‌هایشان هم آمده بود ولی خود روحانیان نسبتاً روشنفکر حوزه مایل بودند که نهضت آزادی را به عنوان یک حزب مذهبی بپذیرند و با آن کار کنند ولی از خودشان حزبی تشکیل ندادند. تنها بعد از سال ۴۲ با قیام مرحوم امام (ره) بود که حزبی در درون روحانیت تشکیل شد که باز آن هم صورت جدی حزبی نداشت ولی می‌توان گفت که حزبی هست یعنی یک عده طرفداران امام هستند که در طول دوره‌ی سالهای ۴۲ تا ۵۷ مبارزه می‌کردند، تبعید می‌شدند، بعضیها زندانی می‌شدند و بعضیها نیز کشته می‌شدند و نوعی تشکّل داشتند.

مثلاً مرحوم سعیدی که شهید شدند ایشان پیرو امام بودند. روابط حزب گونه هم با همفکران شان داشتند ولی باز هم یک حزب و تشکیلات رسمی و علنی و معینی که اهداف خودش را

مخصوصاً اهداف سیاسیش را بگوید نبود. یعنی به صورت حزب در نیامده بود حالا در آن بحثها و سؤالهای بعدی، ان شاء الله راجع به این موضوع بحث و بررسی می‌کنیم.

منظورم این است که حزبهای مذهبی فقط اولاً در روحانیت خلاصه نمی‌شد. ثانیاً تقریباً بیشتر حزبهای مذهبی را تقریباً غیر روحانیان تشکیل دادند. ثالثاً این که روحانیت در درونش یک حزب اعلام نشده وجود داشت و آن اصل رقابت با سلطنت هم که در سؤال گفته شده مورد تأیید است و بنده هم تشخیصم همین است، یعنی آنها همیشه فکر می‌کردند سلطنت معلول اینهاست یا این روحانیت است که به سلطنت مشروعیت می‌بخشد. بنابراین روحانیان باید دیر یا زود عهده دار این مسئولیت بشوند و این فکر در ذهنشان وجود داشت.

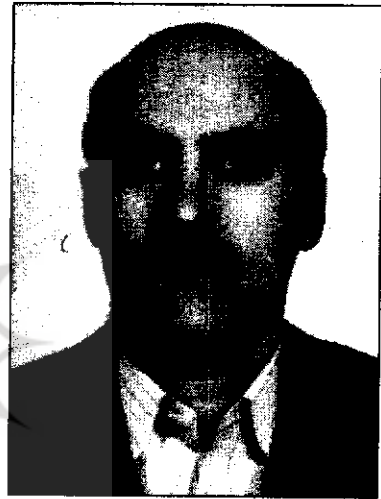
**شکوری:** خیلی معنون از جناب مهندس سبحانی که مسأله را به تفصیل مورد توجه قرار دادند و ابعاد مختلف آن را شکافتند. هر چند که من لازم می‌بینم که چند یاد آوری کوچک را متذکر شوم ولی بعداً به موقع عرض خواهم کرد. اکنون هر کدام از آقایان که مایلند بحث را ادامه بدهند.

### وضع مشابه احزاب در جهان اسلام

**مدیر شانه چی:** در مورد پرسش نخست تصور می‌کنم که در مجموع، پاسخ مثبت باشد. یعنی نه تنها در ایران بلکه در اغلب کشورهای اسلامی چه کشورهای عربی (به خصوص مصر) و چه کشورهای مثل ترکیه، افغانستان، پاکستان، بنگلادش، اندونزی دقیقاً همین سه مرحله یا درون مایه‌ی ایدئولوژیک را در شکل‌گیری حزبهای سیاسی و تشکلهای دیگری که از روی سهل انگاری بتوان نام حزب را به آنها اطلاق کرد می‌بینیم. یعنی در دوران معاصر در مجموع سه گرایش از درون و برون جوامع اسلامی سبب شد که مجموعه‌ی حزبها در همین سه طیف با یک مقدار کوتاهی و مسائل جانبی جمع بشوند. این مسأله‌ای است که می‌توان پذیرفت. البته گاهی یک تقسیم بندیهای دیگری در خود ایران ذکر شده است. مثلاً حزبها را به جهت سمت و سوی سیاسی و فکری یا درون مایه‌ی ایدئولوژیک و عقیدتی شان به احزاب راست و احزاب چپ، یا محافظه کار، لیبرال، رادیکال تقسیم کرده‌اند. من تصور می‌کنم آنها کمی با این طیف متفاوت است ولی با این منافات هم ندارد. یعنی باز مسیر و چهار چوب فکری حزبها در همین سه طیف اندیشه است، منتها شکل حرکت مبارزه،

مواضع یا موضعگیریه‌ها باعث می‌شود که بتوان نامها یا عبارت دیگری را در این خصوص بر آن‌ها نهاد. مثلاً یک حزب، متعلق به جریان چپ سوسیالیستی یا کمونیستی یا یک حزب متعلق به جریان مذهبی یا دینی و اسلامی یا احزابی متمایل به جریان ناسیونالیستی است. این‌ها می‌توانند در درون خودشان یا در این طیف کلی، راست باشند، چپ باشند، لیبرال باشند آن تعلق و وابسته بودن این تقسیم بندی را مخدوش نمی‌کند. یعنی باز این تقسیم بندی شامل این حزبها هم می‌شود.

همانطور که عرض کردم ما احزابی را در جهان اسلام یعنی در کشورهای عرب و غیر عرب، آسیا و آفریقا داریم و هم منابع مختلفی مثل کتابها و مقاله‌های که نوشته شده، ترجمه شده، می‌بینیم در غیر ایران هم (در مجموعه‌ی جهان اسلام) همین سه جریان عمده در شکل‌گیری و حرکت احزاب سیاسی دخیل بوده است و همه را به نوعی می‌توانیم در این مجموعه قرار بدهیم. البته در تاریخ خود ایران که جناب مهندس سبحانی هم اشاره‌هایی داشتند ما حزبهایی داشتیم که این‌ها واقعاً هیچ پایگاه فکری و عقیدتی که متعلق به این نحله‌های سه گانه باشد نداشتند.



محسن مدیر شانه چی

اینها را شاید نتوان حزب به آن مفهوم نامید، حزبهایی تشریفاتی، موسمی و فصلی بودند و به مفهوم واقعی یا حتی کمی نزدیک به واقعیت حزب نبودند و یک صورت بندیهای سیاسی خاص یا مؤثر برای قوه مجریه بودند که شاید این‌ها به هیچ کدام از این جریانها متعلق نبودند. در عین حال باز اینها هم در توجیه حرکت شان به اینکه خودشان را ناسیونالیستی اطلاق کنند متوسل می‌شدند به این که خود را متعلق به جامعه اسلامی و با سمت و سوی اسلامی و رعایت کردن مسائل مذهبی و دینی معرفی بکنند، ولی در مجموع همه‌ی جریانهای حزبی فعال در تاریخ معاصر ایران و سایر کشورهای اسلامی روی هم رفته به این سه طیف کلی متعلق بودند و می‌توان آن‌ها را در درون این طیفها قرار داد.

با افزودن این نکته که بعضیها به دو حرکت یا حتی به سه حرکت، مجهز و مسلح بودند، مثلاً مجموعه احزاب ملی و مذهبی هر دو سمت و سورا داشتند. یا جریانهایی بودند که هم سوسیالیست

یا کمونیست و هم ناسیونالیست بودند؛ و جریان‌هایی هم بودند که در واقع هر سه حرکت را داشتند به طور مشخص نهضت خدایپرستان سوسیالیست را می‌توان مثال زد. این‌ها هم، جریان ناسیونالیستی و هم جریان مذهبی و دینی و هم جریان چپ به مفهوم سوسیالیستی‌اش، بودند، جریان‌هایی بودند که دو و یا حتی هر سه نحله فکری و اعتقادی را ممزوج می‌کردند. ولی به هر حال مجموع اینها را می‌توانیم به این که در یک، دو یا سه شاخه عقیدتی که در این جا اشاره شد و در درون این‌ها فعالیت می‌کردند اطلاق کنیم و خاستگاه اعتقادی شان همین سه جریانی بود که در ایران وجود داشت و می‌توانست یک حزب سیاسی یا تشکل دیگری در آن مسیر حرکت کند.

**قادری:** اجازه بدهید که به جای پاسخ بلی یاخیر به سؤال اول، یک بحث اجمالی در مورد خود این سؤال داشته باشم. در سؤال دو عنوان آمده است: یکی احزاب، یکی جمعیت‌های سیاسی. فکر می‌کنم که منظور از طراح سؤال این بوده است که اگر حزب‌ها به مفهوم امروزی و جدید به عنوان موضوع مطرح نبوده ولی گونه‌ای جمعیت‌های سیاسی وجود دارند که می‌توانیم نکاتی را از آن‌ها استنباط کنیم. حقیقت این است که وجود حزب درست است که در قرآن آمده، در سنت‌های اسلامی وجود داشته است جناب آقای مهندس سبحانی هم اشاره داشتند. اگر بخواهیم یک دید وسیع در این مورد داشته باشیم معمولاً اجتماعات نوعی گروه بندی‌هایی در مورد سیاست داشته و دارند. یعنی از دیرباز همه جا داشتند چه اسم حزب به روی شان بگذاریم چه نگذاریم. یعنی این طور نبوده است که اجتماعات از یک وحدت و یک دستی و هماهنگی کامل بدون هیچ گونه انشعابها، اختلافها، در داخلش برخوردار باشد، بلکه هر گونه انشعابها و اختلافها در مورد این اجتماعها و جمعیتها وجود داشته است حتی اگر آن‌ها را بخواهیم به تعبیر امروزه [novm] (که در باب احزاب، به طور فرض آمریکایی انگل ساکنون به کار برده می‌شود)، یا گروه بندی‌های نرم هم بنامیم. ولی حقیقت این است که امروزه وقتی حزب گفته می‌شود برمی‌گردد به یک سابقه و یک سنتی که با تجدد همراه شده باشد و ما نمی‌توانیم به راحتی به صرف شباهت‌های لفظی - صوری و یا دیدگاه کلان و عام و با سهل انگاری بخواهیم تصور کنیم که حزب‌ها این گونه بودند و یا آن گونه بودند.

این حزب‌هایی که در اروپا به وجود آمدند، برای خودشان یک داستان جداگانه‌ای دارند، آن‌ها برخاسته از مؤلفه‌هایی هستند که از نظر نوع نگاه به انسان، به اداره کشور، به قدرت، توزیع قدرت و

گروههایی که می‌توانستند شاخص‌تر باشند، از منافع بیشتری برخوردار بودند می‌توانستند یا حضور اجتماعی قوی‌تر داشته باشند. چون در آن جا حائز اهمیتند. البته باز در خوداروپا هم چنین بوده، در بعضی از کشورها مثل انگلستان، در زمان ادموند بورک وقتی صحبت از حزب می‌شد تصور اولیه این بود که حزب همان اطرافیان پادشاه هستند، یعنی در واقع کسانی هستند که به نوعی دسته بندی و گرایشهایی با منافع محدودتر، شخصی و احياناً خلاف منافع جمع، به ادموند بورک توجه خاصی داشتند و آقای دکتر بهشتی فرمودند که نظر بورک، حاکی از این بود که اصلاً حزب را بتوانند به عنوان نمایندگی جمع کردن منافع در جامعه از آن همچون یک وسیله استفاده کنند. آن چیزی هم که ما در زمان حول و حوش مشروطه و بعد از آن به نام حزب داشته‌ایم عملاً یک تقلید ناقص از این وضعیت بود، بدون این که هیچ‌گونه مؤلفه‌نگرشی یا مؤلفه‌هایی که بخواهند عملاً با طبقه‌بندیهای اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و غیره در جامعه ما حضور داشته باشند. به این معنا حزب را در نظر گرفتیم و البته تا این لحظه (۱۰۰ سال که از زمان مشروطه) می‌گذرد، با تسامح نتوانسته‌ایم به احزاب به معنای غربی آن در جامعه نزدیک بشویم دلیل آن هم این است که مؤلفان اصلی را در اختیار نداشتیم. البته من کاملاً با آقای مهندس سبحانی موافق هستم. در ایران شاید تا حدی نزدیکترین حزب به تشکیلات غربی، حزب توده بود که آن هم با وجود این نزدیکی، دچار مشکلات بسیار زیادی بود. در صورتی که بخواهیم با احزاب غربی بسنجیم و یک بحث تطبیقی انجام دهیم حتی با حزب مارکسی لنینی که در روسیه شوروی هم بود این مشکلات را داشت که این می‌خواست یک نوع الگوگیری از آن بکند.

بعضی از خاطره‌های کسانی که دست اندرکار حزب بودند از نحوه‌ی عضوگیری یا علاقه‌های اولیه‌ای که منجر به جذب آنان به حزب شده نکات عجیب و غریبی را نشان می‌دهد. مثلاً بعضی از آن‌ها با این انگیزه جذب حزب شده که مثلاً زبان فرانسه می‌خوانده است و در زبان فرانسه از کارهای مارکس و دیگران بهره‌ای داشته و آن را فقط به عنوان تمرین می‌خوانده است و بعد عملاً مربوط به این تشکیلات شده است. یعنی در ایران خیلی آن طبقه‌بندیهای اجتماعی مبانی عمل نبوده است. تجمیع منافع نوعی دیسیپلین است که می‌خواهد وجود داشته باشد، بیان عقاید سیاسی و غیره وجود نداشته و با به کارگیری واژه‌ی حزب در این جا البته باید با ساده‌نگری بسیار برخورد کرد این حرف است.

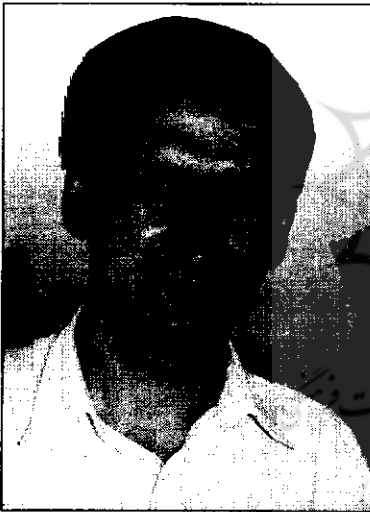
### پسینی بودن تقسیم پیشنهادی

اما حرف دوم من، در حقیقت فکر می‌کنم این تقسیم‌بندی‌ای که در متن سؤال ارائه شده (منظور اینست که گفته شد یک جریان حزبی سوسیالیست - کمونیستی تحت عنوان چپ می‌باشد، یکی ناسیونالیستی و یکی هم اسلامی است) پیش از این که در قالب و چارچوب حزب بتوانیم از این‌ها نام ببریم نوعی رانش‌ها و یا خاستگاه‌های فکری عقیدتی می‌توانستند باشند که اینها به شکل خالص هم وجود نداشتند. یعنی این چنین نبوده است که یک حزب چپ یا یک رانش چپ و یک رانش ناسیونالیستی هم داشته باشیم. تصور من این است که این نوع دسته‌بندی تقریباً دسته‌بندی ضعیف و سستی است، یک تقسیم بندی پسینی است و منطبق با امر واقع نیست. این تقسیم بندی گویای آنچه که در تاریخ ما اتفاق افتاده نیست و تا حدودی شبیه و وضعیت‌های بعدی است که پیش آمد. یعنی به ویژه تحت تأثیر بعضی از نهضت‌هایی که در تاریخ ایران صورت گرفته است می‌باشد. مانند نهضت مرحوم مصدق و مرحوم کاشانی یا آنچه که در انقلاب اسلامی اتفاق افتاده. تجربه‌ای که در کشور ما از حزب توده بوده باعث شده یک چنین تقسیم بندی از آن صورت گیرد و لذا تقسیم بندی کاملاً ضعیفی هست. مثلاً یکی از نکات بارزی که در این تقسیم بندی ضعیف به چشم می‌خورد در مورد حزب‌های مذهبی اسلامی است که در ادامه آورده و گویا به طور عمده از تقابل روحانیت و سلطنت ناشی بوده است. البته بعد سنت و تجدد را اضافه کرده. فکر می‌کنم که باید با احتیاط زیاد با مسأله تقابل بین روحانیت و سلطنت رفتار شود. آقای مهندس سبحانی، نمی‌دانم چرا به جای «تقابل» چندین مرتبه واژه «رقابت» را به کار بردند، در حالی که رقابت با تقابل خیلی متفاوت است. در رقابت برخی از نکاتی که حضرت عالی اشاره کردید جایگاه طبیعی خودش را پیدا می‌کند، ولی تقابل به ذهن مخاطب این نکته را خطور می‌دهد که بین روحانی بودن و سلطنت داشتن یک تضاد و درگیری وجود دارد. از ابتدا روحانیان موضع ضد سلطنتی داشتند و خودشان را با آن‌ها مخالف می‌دیدند، در حالی که در رقابت این چنین نیست. ولی نوع سؤال این مقابله را می‌خواهد برساند و من فکر می‌کنم با احتیاط باید رفتار شود و این را باید در موردش بیشتر نوعی تعبیرهای مردمی در نظر بگیریم همچنان که قبلاً اشاره کردم.

در واقع این گرایش‌های سوسیالیستی - کمونیستی که تا حدی به طبقه‌های محروم و مستضعف نگاه می‌کرد و یا ناسیونالیسم که بیشتر نوعی استقلال طلبی را می‌رساند، با توجه به حضور قدرتهای



استعماری غربی در ایران و گرم شدن آن چیزی که به عنوان بانگ ناسیونالیسم در دنیا گفته می‌شد، بعدها به جهان سوم یا حتی جهان چهارم نامگذاری شد. طبیعی بود که ناسیونالیسم می‌توانست یک رانش جدی بوده باشد، ولی همین‌ها را مثلاً اگر در دوران مشروطه به کار ببرید می‌بینید که در دوران مشروطه این تقسیم‌بندی موضوعیت نداشته است. حزبها به مشروطه طلب یا مستبد تقسیم می‌شوند، در مشروطه طلب، ممکن بود گرایشهای سوسیالیستی هم باشد که قطعاً هم همین‌گونه بوده است. یعنی سوسیالیستها نمی‌توانستند با استبداد، موافق باشند، گرایشهای روحانی هم گاهی در موردشان وجود داشت. نوعی ناسیونالیسم هم در موردشان صدق می‌کرد. منظور از تقسیم به مشروطه طلب و استبدادی است.



حاتم قادری

ابتدا پیش از اینکه حزبهای ایران به وسیله‌ی مؤلفه‌های غربی شکل بگیرد به خاطر کمبود آن لوازم و ملزومات به یک تعداد دانشهایی که مبهم و کلی بود و در همدیگر تداخل داشتند اصل بحث و یا به نوعی موافقت و مخالفت در قسمتهای خیلی خاص تاریخی مثل وضعیتی که در باب مشروعه وجود داشت تبدیل می‌شود. آقای دکتر مدیر شانه چی هم به این نکته اشاره کردند و من هم یادداشت کرده بودم، مثلاً ما با یک حزبی به نام «خداپرستان سوسیالیست» چه رفتاری می‌توانیم بکنیم؟ یعنی واقعاً این‌ها حزب سوسیالیست حساب می‌شوند؟ حزب مذهبی به شمار می‌آیند؟ آیا این امکان وجود ندارد

که از حزب مذهبی، به گونه‌ای که این‌ها تبلیغ می‌کردند یک گرایشهای سوسیالیستی یا غیره را بتوان به دست آورد؟ به هر حال من به طور کلی فکر می‌کنم که از این گرایشها به عنوان رانشها استفاده کنیم، آن هم رانشهایی که کلی و مبهم هستند، هیچ‌گاه یک متفکر مشخص و یک مدیری که بتواند واضح فکر کند میان حزبها وجود نداشت. اگر از این‌ها به عنوان رانشها بخواهیم نام ببریم در ایران، رانشهای قوی بودند، هر چند که همزمان هم، شکل نگرفتند. مثلاً حزب مذهبی اسلامی در آغاز مشروطه یا اندکی قبل از مشروطه خیلی معنی ندارد. حزب مذهبی یا اسلامی موقعی شکل می‌گیرد

که گرایشها و مؤلفه‌های دیگری در جامعه پدیدار شود، مانند ناسیونالیسم کمونیسم، سکولاریزم و غیره. یک عده‌ای هم می‌خواهند دوباره از نظر خودشان سازماندهی‌ای بر اساس اصول، سنتها، دعاوی مذهبی یعنی حزبهای مذهبی - اسلامی شکل بدهند با وجود این که در متن جامعه، جاری هستند، ولی شکل‌گیری‌شان یک مقدار تأخر زمانی نسبت به دو گروه دیگر داشته است. به هر حال با کمی تردید می‌توانم بگویم که عنوان رانش و خاستگاه، کاملاً مرزهای واضح و مشخص ندارند، ولی بنده با طبقه بندی احزاب به گونه‌های سوسیالیستی، ناسیونالیستی و مذهبی موافق نیستم و فکر می‌کنم جای بحث و بررسی دارد.

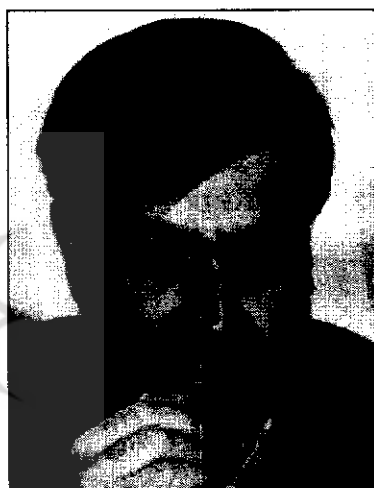
### احزاب درون حاکمیتی و بیرون حاکمیتی

**بهشتی:** درباره‌ی تقسیم‌بندی احزاب در تاریخ معاصر ایران آقایان صحبت‌های زیادی کردند و نقاط قوت و ضعف این تقسیم بندی را تعیین کردند. این تقسیم بندی براساس مرام انجام شده. ما می‌توانیم همچنین براساس خاستگاه تاریخی و اجتماعی و نیز بر مبنای شکل احزاب تقسیم بندی‌هایی داشته باشیم که شاید در روشن شدن بحث احزاب در ایران مفید باشد. زمانی که صحبت از خاستگاه اجتماعی و تاریخی می‌کنیم، شاید بشود همین تقسیم بندی کلاسیکی را که امروزه درباره‌ی احزاب در غرب رایج است عنوان کنیم و آن عبارت است از این که بعضی از حزبها درون حاکمیت، و بعضی از حزبها بیرون حاکمیت نشأت می‌گیرد. وقتی احزاب از حاکمیت سرچشمه می‌گیرند به طور مشخص صحبت از قوه مقننه است، چون به هر حال احزاب مدرن، بیشتر با توجه و نظر به جناح بندی‌های درون مجالس شکل گرفته و می‌گیرند. یعنی آن چیزی که ما به عنوان حزب مدرن داریم برمی‌گردد به زمانی که ما حق رأی عمومی داریم.

وقتی حق رأی عمومی در تاریخ اروپا مطرح شد، از آن به بعد شکل احزاب تغییر پیدا می‌کند. قبل از آن هم تشکلهایی داریم ولی آیا می‌توان نام آن‌ها را حزب گذاشت؟ در این باره میان اندیشمندان و متفکرانی که درباره‌ی حزب و تحزب سخنی دارند اختلاف نظر هست. بعضیها آن‌ها را بعنوان حزب شناسند. به هر حال حزبهایی از درون حاکمیت شکل گرفتند و شیوه‌ی تشکیل آن‌ها هم این گونه بوده چون برای به دست آوردن آرای بیشتر تلاش می‌کردند. در واقع اینگونه حزبها از یک جمع نخبگان شروع می‌شده و به تشکیلات وسیع‌تری گسترش پیدا می‌کرده. در مقابل احزابی هستند که

بیرون از حاکمیت تشکیل می‌شدند. دلیل شکل‌گیری آنها هم این بوده است که معمولاً راهی به حاکمیت نداشتند و اگر می‌خواستند در تصمیم‌گیری‌های سیاسی نقشی ایفا کنند، راه قانونی برای حضور آنها وجود نداشته یا این که به طور طبیعی جایگاهی در مناسبات اجتماعی و سیاسی جامعه‌شان نداشتند. طبیعی است که خود شکل‌گیری این گروه‌ها و روابط درونی آنها متأثر از این خاستگاه اجتماعی، تاریخی و سیاسی‌شان است.

این احزاب، احزابی هستند که در حال مبارزه با حاکمیت هستند و طبیعی است که وقتی شما وارد مبارزه سیاسی می‌شوید نوع تشکیلات و فعالیت‌های شما فرق می‌کند و بر اعضا و عضوگیری بیشتر و جلب توجه آرای عمومی تکیه دارید در حالیکه اگر حزبی داشته باشید که درون حاکمیت شکل گرفته طبیعی است که بیشتر به سراغ جذب نخبگان و تحت تأثیر قرار دادن فرآیندهای تصمیم‌گیری از طریق ابزارهای درون حاکمیت و حکومت می‌روید.



علیرضا بهشتی

تقسیم‌بندی دیگری که آن نیز برای این بحث مفید است مربوط به شکل احزاب است. دوورژه یک تقسیم‌بندی می‌کند که نمی‌گویم خدشه‌ناپذیر ولی به هر حال قابل تأمل است و آن این که حزبه‌ها بر اساس تقسیم‌بندی او، به حزبه‌های ایدئولوژیک و غیر ایدئولوژیک تقسیم می‌شوند. در تقسیم‌بندی که کرده نکته‌ای که به احزاب ایدئولوژیک ارتباط دارد این است که در این حزبه‌ها اهمیت بسیار دارد، روی آنها سرمایه‌گذاری می‌کنند و آموزش‌شان می‌دهند. آموزش اعضا در اینگونه احزاب خیلی مهم است حوزه‌های حزبی، دائمی هستند و نه موسمی، اعضا، به عنوان افرادی که شاید تبلور زندگی اجتماعیشان را در حوزه‌های حزبی می‌یابند مطرح می‌شوند. در حالی که در حزبه‌های غیر ایدئولوژیک معمولاً حوزه‌های حزبی بطور موسمی و موقت یعنی نزدیک انتخابات فعال هستند. در آن جا معمولاً صحبت از آموزش افراد و ارتباط تشکیلاتی منسجم نیست بلکه صحبت از ستادهای تبلیغاتی و دفترهای انتخاباتی است که در جاهای مختلف تشکیل می‌شوند. پس این گونه احزاب

بیشتر شکل ستادی دارد نه تشکیلات گسترده‌ای که بخواهد به طور دائم وجود داشته باشد. این هم می‌تواند باز نوعی نگرش به تاریخ احزاب در ایران باشد. طبیعی است که ما اگر حزب توده را بررسی کنیم آنرا با توجه به شکل و به خاطر گستردگی اش در گروه احزاب ایدئولوژیک قرار می‌دهیم. البته ما می‌توانیم از زوایای مختلف به حزبها نگاه کنیم و هیچ لزومی هم ندارد که یک حزب را حتماً در درون یکی از این تقسیم‌بندی‌ها قرار بدهیم. بعلاوه که حزبها معمولاً سیر دگرگونی دارند و همیشه یک موجودیت ثابت نبودند و بعضی وقتها مجبور بودند، به فعالیت زیرزمینی پناه ببرند. طبیعی است در چنین وضعیتی شکل حزب و نوع فعالیت حزب تغییر می‌کند و بعضی وقتها در مرام حزب نیز تأثیر می‌گذارد. این است که در عین حال که نمی‌خواهم به طور کلی تقسیم‌بندی پیشنهاد شده را رد کنم، خواستم این نکته را تذکر بدهم که خودمان را زیاد مقید نکنیم که حتماً در درون چارچوب تقسیم‌بندی، بر اساس مرام حرکت کنیم.

### قرآن و مسأله تحزب

**شکوری:** در مورد مطالبی که آقای مهندس سبحانی اشاره فرمودند که در اسلام و قرآن مسأله حزب و تحزب مطرح شده و وجود دارد که آقای دکتر قادری هم به آن تأکید کردند من توضیح مختصری دارم.

فکر می‌کنم که در قرآن و در سنت کلمه حزب بیشتر به معنی منفی مطرح شده، البته با محتوای آنچه که امروزه ما حزب می‌نامیم، یعنی حزب مدرن، آن هم در قرآن مورد تأیید است و حتی تأسیسش به یک اعتباری واجب هم اعلام شده، منتهی با اصطلاحی دیگر آنچه که ما از کلمه حزب و تحزب و احزاب در قرآن و سنت می‌فهمیم، بعد منفی است. قرآن می‌فرماید که: «كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ قَرْحُونٌ»<sup>(۱)</sup> یعنی هر حزبی داشته‌های خودشان را بزرگ می‌دارند و به آن شاد هستند. یعنی یک نوع تخطئه دیگران خصلت هر نوع تحزب است و خوشحال و شادمند به آنچه که خود دارند. از این نظر نام «سوره‌ی احزاب» هم این مطلب را تأیید می‌کند. سوره‌ی احزاب در ارتباط با جنگ خندق است. جمعیت‌هایی که در عربستان بودند، یعنی همه قبایل و گروهها جمع شدند و مدینه را محاصره کردند و گفتند که احزاب به جنگ اسلام آمده‌اند. هر چه که در شبه جزیره‌ی عربستان حزب، جمعیتها و

گروهها بودند، این گروهها آمدند و احزاب را تشکیل دادند. بنابراین، این نامگذاری نیز به بعد منفی احزاب توجه و تأکید دارد. این یک نکته بود.

اما آنچه که ما امروزه به عنوان حزب می‌شناسیم و تعریف اجمالی آن این است که «حزب عبارت از گروهی هم اندیش و هم فکر برای انجام فعالیت سیاسی مشترک می‌باشد». حزب به این معنا از آیات دیگر، بویژه از آیات امر به معروف و نهی از منکر قابل استفاده است.

**قادری:** ببخشید! من یک نکته‌ای را بگویم. در قرآن این طور نیست که همه جا حزب این طور باشد، ما حزب الله را با تأکید مثبت هم داریم، و در آن آیه هم کاربردهایش فرق می‌کند، آنجا که می‌گوید «همه هر چه که دارند به آن شادمان هستند»، من فکر می‌کنم یک عبارت منفی نباشد، بلکه این را بیان می‌کند که خصلت هر گروهی این است به آنچه که در اختیارش است راضی است، حالا ممکن است حزب الله باشد یا حزب شیطان باشد.

**شکوری:** از شما ممنونم، بله، شما اضافه فرمودید که حزب الله هم در برابر حزب شیطان هست که در مجموع قضیه را دنبال می‌کند. بله، در جایی هم می‌گوید: فَإِنَّ جُزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ<sup>(۱)</sup> حزب خدا را داریم که مثبت است، تذکر به جایی بود. ولی با این همه این قبیل آیات به یک نوع دسته بندی اجتماعی و یا حداکثر جریانهای تاریخی - سیاسی نظر دارند تا تبیین مسأله تحزب به مفهوم امروزی و به عنوان یک نهاد مدنی. حزب به این معنی در آیات دیگر مطرح شده است. یعنی گروهی هم اندیش که برای انجام فعالیتهای مشترک و پیگیری اهداف سیاسی - اجتماعی معین با برنامه‌ای مدون در یک جامعه، فعالیت کنند. و برای دستیابی به قدرت یا مشارکت در قدرت و مدیریت جامعه تلاش می‌کنند. حزب به این معنا در قرآن، حتی تأسیسش واجب اعلام شده است. آن آیه‌ی شریفه که می‌گوید: وَالْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ وَالْتَكُنْ يَعْنِي بَايَدَ أَزْوَاجِهِمْ مِنْكُمْ أَنْ يُضَاهُوا وَأَنَّ جُزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ: امر به معروف و نهی از منکر کنند. یعنی گروهی متشکل و سازمانی و تشکیلاتی باید در جامعه وجود داشته باشد و در این جامعه حق اعمال نظر، حق حضور و حق فعالیت چه در بعد منفی یا منکرات و چه در بعد مثبتش داشته باشد. بنابراین حزب به این معنا در اسلام به عنوان این که اعضای امت

در قالب گروه‌های متشکل امکان پذیر بتوانند مشارکت کنند، در بهسازی وضع اجتماع، امر به معروف و نهی از منکر هم، (نوعی) بهسازی جامعه است یعنی بتوانیم یک تعبیر زیبا و معادلی که باروح امر به معروف و نهی از منکر نزدیک باشد بیاوریم، و آن بهسازی جامعه مشارکت در بهسازی جامعه فقط از طریق تشکیل امت یا حزب می‌تواند صورت بگیرد.

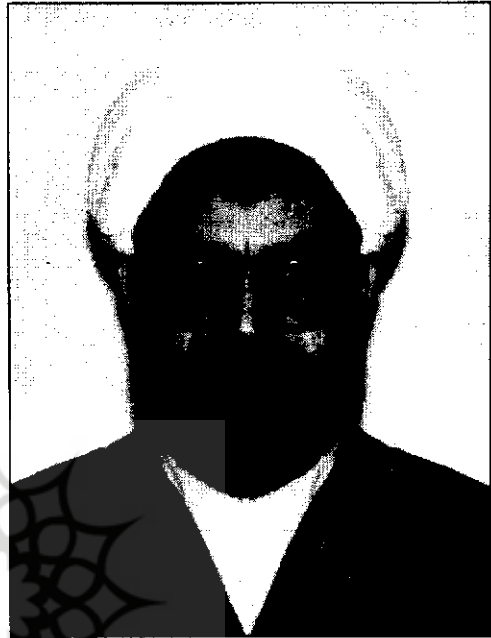
### پیشینه تحزب در ایران

سابقه‌ی تحزب و حضور جمعیت‌های سیاسی در ایران و جهان اسلام به این صورت است که در جهان اسلام و در ایران از سالیان خیلی پیش، شکل و تحزب به معنی غیر مدرنش وجود داشته.<sup>(۱)</sup> نمونه عیاران را در تاریخ ایران در نظر بگیرد. عیاران واقعاً با اهداف اجتماعی و سیاسی خاص و با شیوه‌ی عضوگیری که احزاب امروز و سازمان‌های امروز دارند مشابهت داشت و شاید دقیق‌تر از این‌ها. با تشکیلات فدائیان اسماعیلی که واقعاً یک حزب بودند در الموت، آنان یک حزب به معنای سیاسی بودند. یعنی عضوگیری می‌کردند و مراحل داشتند. اخوان الصفا نیز یک حزب فرهنگی - سیاسی بود که آن‌ها هم عضوگیری‌های شان عین احزاب امروزی، مراحل داشته و کنترل می‌شده است.

همانطور که آقای دکتر بهشتی فرمودند، یکی از شاخص‌های حزبی آموزش ایدئولوژی است. در اخوان الصفا آموزش ایدئولوژی کاملاً وجود داشته و اخوان الصفا دقیقاً به معنای یک حزب مخفی بوده است. بنابراین ما در گذشته احزابی که در بهسازی وضع جامعه و اوضاع فرهنگی و سیاسی جامعه در جهان اسلام و ایران بخواهند مشارکت کنند داشتیم. نمونه‌اش همان فدائیان، عیاران، اخوان الصفا و گروه‌های دیگری که کم نیستند، می‌باشد. خود سربداران را شما می‌توانید قبل از اینکه به حکومت برسند یک حزب حساب کنید، چون واقعاً قالب یک حزب را دارند و در این قالب بود که پیروز شدند. و اگر این شکل را نداشتند پیروز نمی‌شدند، یا درسیره‌ی ائمه‌ی معصومین وجود دارد که مخفی کاری و ارتباط‌های شبه حزبی انجام می‌دادند. به عنوان مثال کسانی به صورت تخم مرغ فروش یا کالا فروش خودشان را برسانند به امام و مطلبی بگیرند یا پیامی برسانند. این حزب نیست ولی به هر حال آنچه که از وظایف یک حزب است در این کارها دیده می‌شود.

۱- منظور جمعیت سیاسی است که شبه حزب می‌باشد.

بعد از آن هم حزبی که یک کمی مدرن تر باشد یا جمعیت سیاسی که یک مقدار مدرن تر و امروزی تر باشد، «انجمن ها» هستند. آنچه که در تاریخ معاصر ما انجمن نامیده می شود، در واقع نقش همان حزب را بازی می کرد. اولین انجمن، انجمن وطنی مصر یا حزب وطنی مصر است. حتی حزب هم نامیده شده، که سید جمال الدین اسد آبادی آن را تأسیس کرد و واقعاً یک حزب بود. درست است که در مصر صورت گرفت، ولی توسط یک ایرانی بود و در ایران بازتاب داشت، و به نظر می رسد که همان حزب وطنی مصر بود که اثر گذاشت تا در آستانه مشروطیت، انجمنهایی در ایران از جمله انجمنهای مشروطه خواه و ضد مشروطه



ابوالفضل شکوری

و استبداد طلب، هر دو شکل بگیرند. مثلاً می بینیم که انجمن آذربایجانیان در تهران قبل از صدور فرمان مشروطه توسط مظفرالدین شاه وجود داشته و در خیابانی که فعلاً خیابان اکباتان است آن جاها نزدیک خانه ظل السلطان یک خانه ای را اجاره کرده بودند و محل استقرارشان بوده است. یعنی به اسم انجمن آذربایجانیان آن جا فعال بودند که در قضایای حمله به مجلس که توسط محمد علی شاه و دیگران آنها را از بین بردند. انجمنهای دیگری هم به اسم شهرستانها، استانها و ایالات و احیاناً اصناف در آن مرحله اولیه، باز، دیده می شود.

همچنین می بینیم که انجمنهایی به اسم انجمن اسلامی، در آن مقطعی که مجلس به توپ بسته می شود، یعنی در دوره استبداد صغیر وجود دارند. اسامی یک تعداد انجمن در کتاب آقای مهدی ملک زاده و دیگران منعکس است. یعنی تلگرافهایی را از شهرهای مختلف به تهران و به محمد علی شاه به اسم انجمن اسلامی مثلاً رشت، زنجان، شیراز می فرستند، و اولین باری است که طرفداران استبداد از اصطلاح اسلام، برای پوشش گذاشتن روی اهداف استبداد طلبانه، استفاده می کردند.

انجمنهای اسلامی هم اولین بار در عصر مشروطه اصطلاح شد. البته بعداً بعضی از مشروطه خواهان که خیلی گرایش به مشروطه خواهان و جریان محمدعلی شاه و استبداد نداشتند (در واقع من آنها را خط سوم می‌نامم) در تاریخ معاصر ایران، این‌ها هم انجمن اسلامی داشتند؛ پس انجمن اسلامی اصطلاحی مشترک بین اسلام‌گرایان و استبدادطلبان شد که مشترکاتی داشتند و مشترکات شان مخالفت با تجدد و مشروطه بود که این‌ها را گرد هم جمع آورده بود و از این اصطلاح استفاده می‌کردند. همین انجمنها بودند که یا آشکار یا مخفی در قضیه مشروطه فعال شدند و مردم را بسیج کردند. البته تعدادی از آن‌ها هم کمیته نامیده شدند، مثل کمیته مجازات، که اقدام به کارهای تروریستی هم کرد. این‌ها بودند تا این که مجلس دوم برگزار شد، مشروطه برقرار شد و احمدشاه، شاه شد و محمد علی شاه عزل شد. در دوره اول عضدالملک که پیر بود نایب السلطنه شد ولی زود درگذشت. بعد ناصر الملک قره‌گزلو همدانی نایب السلطنه شد، ناصرالملک تحصیل کرده لندن و آدمی روشن و امروزی بود و تحصیلات عالی داشت، ناصر الملک پیشنهاد کرد که جامعه مشروطه بدون حزب نمی‌شود. کشورهایی که مشروطه هستند دموکراسی دارند و رکنش داشتن حزب است ناصر الملک به علمائی چون سید محمد طباطبایی، بهبهانی و رجال دیگر، رجال سیاسی غیر معممی که وجود داشتند، پیشنهاد کرد که شما یکی - دو حزب قدر تمند ایجاد کنید و رسماً دو حزب درست شد و اولین آن حزب فرقه‌ی دموکرات بود که به عنوان حزب عامیون یا عامیون اجتماعیون هم نامیده شد.

حزب عامیون (بعداً عامیون نامیده شد) که شامل حیدرخان عمو او غلو، تقی زاده، مساوات و شیخ ابراهیم زنجانی و این طیف می‌شد، اینها جزء مؤسسين و بنیانگذاران حزب دموکرات یا اجتماعیون عامیون بودند. بعد تقریباً با فاصله‌ی دو ماه، حزب اعتدالیون یا اجتماعیون اعتدالیون توسط دهخدا، سید محمد صادق طباطبایی و دیگران تأسیس شد که این‌ها دست اندرکار مستقیم بودند و پشت پرده و به طور غیر مستقیم سید عبدالله بهبهانی و خود سید محمد طباطبایی و رجال دیگری وجود داشتند و این‌ها مرام نامه‌یشان را در مجلس خواندند و گفتند نماینده‌هایی که در مجلس هستند هر کدام که می‌خواهند عضو یکی از این دو حزب بشوند. اولی چپ و دومی محافظه کار بودند. حزب دموکرات اقلیت و حدود ۲۸ کرسی بود.

اکثریت به اعتدالیون پیوستند. منتها از نظر کار کرد، اعتدالیون کارایی نداشت چون عملاً حضورشان و نفوذشان در جامعه به دلیل این که به طور رسمی تشکیلات حزبی نداشتند و بیشتر



عنوان بود. حزب اعتدال به ظاهر حزب بود، آنها آن اصول حزبی و تقسیم بندی های حزبی و آموزش حزبی را که حیدر خان عمو اوغلی و یارانش در باکو دیده بودند فاقد بودند. حزب دموکرات متأثر از حزب همت بود و سرانش در آن جا تجربه ی کار حزبی دیده بودند. و لذا با وجود این که اقلیت بودند نظر های شان را در مجلس و بیرون مجلس اعمال می کردند و بعداً صاحب نام شدند و حزب اعتدال توان رقابت با آنها را نداشت.

به این صورت بود که تحزب در ایران بصورت رسمی اما به اسم اسلام شکل گرفت. که در این مورد این سؤال مطرح است که چگونه به اسم اسلام یک جریان اسلامی جدا گانه تشکیل شد. همین طور که آقای مهندس نیز فرمودند، ما در ابتدای مشروطه نمی بینیم، بلکه اگر یک حزبی یا انجمنی غیر از آن انجمنهایی که عرض کردم وجود داشته باشد همان اسلامیون در حزب اعتدال بودند. در واقع آن ها که خیلی اسلامگرا بودند در حزب اعتدال بودند. البته دموکراتها هم مسلمان بودند، منتها در مرام نامه شان به تفکیک روحانیت و سیاست تأکید کرده بودند. یکی از مواد حزب دموکرات این هست که امور سیاسی و امور روحانی جدا از هم هستند و اولین بار است که در تاریخ سیاسی ایران این ماده روی کاغذ آمده است. اما اعتدالیها به این تفکیک معتقد نبودند. در این زمان اعتدالیون جریان اسلام گرایی را که حضور سیاسی اسلام، مدغم بودن سیاست و دیانت در اسلام و لزوم حضور روحانیون به عنوان منصبشان در امور سیاسی را مطرح کردند، در مقابل، آنهایی که این اعتقاد را قبول نداشتند.

حزب دموکرات و حزب اعتدال، عامیون و اعتدالیون، بعد از جنگ جهانی دوم ائتلاف کردند و یک حزبی به نام حزب سوسیالیست که اولین حزب سوسیالیست ایران هم هست، به رهبری شاهزاده سلیمان میرزا و سید محمد صادق طباطبایی تأسیس کردند. این حزب را حزب دموکرات و حزب سوسیالیست به وجود آوردند و در مجلس چهارم، نقش بازی کردند و در اکثریت از جمله مدرس که می خواستند رضاخان را حذف کنند، رضاخان قهر کرد و به رود هن رفت و این حزبها رفتند او را آوردند، این قضیه ناشی از فعالیت های حزب سوسیالیست بود، رضاخان از حزب سوسیالیست برای به کرسی نشاندن حرف خودش و به قدرت رسیدنش استفاده کرد، ولی به محض اینکه به قدرت رسید این حزب هم مطرود و موقوف شد. بنابراین حزب دموکرات و حزب اعتدال عملاً از بین رفت. منتها آن جا انشعابی صورت گرفت که می توان آن را جریان اسلامی نامید و آن

«جمعیت اصلاح طلبان» بود که از حزب اعتدال به وجود آمد. یعنی حزب اعتدال دو شاخه شد، یک شاخه‌اش با رهبری سید محمد صادق طباطبایی با حزب دموکرات ائتلاف کرد. شاخه‌ی دیگرش به رهبری سید حسن مدرس، جمعیتی به نام جمعیت اصلاح طلبان را تأسیس کردند که با استقرار سلطنت رضاشاه از بین رفت، این شاخه گرایشهای اسلامی داشت. اگر همان طور که در این سؤال مطرح شده رقابت سلطنت و روحانیت را جدی بگیریم این مورد یک مصداق عینی است که در تاریخ گذشته، عیناً می‌توانیم برای یک حزب اسلامی که ناشی از این رقابت یا به قول آقای دکتر قادری، تقابل است، در بنظر بگیریم. جمعیت اصلاح طلبان به وسیله‌ی مدرس که جزئی از حزب اعتدال است رهبری می‌شد.

بنابراین به نظر بنده می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که انواع تقسیم‌ها را می‌توان در مورد حزبها اعمال کرد. ولی این تقسیم‌بندی علی‌رغم این که پسینی هست و من آن را می‌پذیرم، این یک واقعیت در تاریخ ایران است می‌بینیم که حزب دموکرات دقیقاً متأثر از حزب همت قفقاز است و اکثر اعضایش قبلاً آن جا عضو بودند، از جمله حیدر خان عمو اوغلی و تقی زاده و تا حدودی دانشناکسیون و ارمنی‌ها. منتها ارمنی‌هایی که حزبی بودند. دانشناکسیون خودش مرتبط به حزب همت بود. یعنی دانشناکسون با گرایشهای سوسیالیستی جزء حزب همت بود. بنابراین می‌توان گفت در واقع همان حزب همت در ایران بود. پس واقع اینست که خاستگاهش قفقاز بوده است و هیچ شکلی در این صحبت نیست.

اما خاستگاه گرایشهای ناسیونالیستی، اعم از ناسیونالیستی نژادی و ناسیونالیستی اسلامی را از افکار اندیشمندان اروپایی گرفتند. چون اصلاً اندیشه‌ی ناسیونالیسم یک پدیده‌ی اروپایی است و به صورت یک فلسفه در آوردند و مدون کردند تا قابل عرضه بشود در محافل علمی و سیاسی، این زائیده‌ی اندیشه‌ی اروپایی‌هاست. بنابراین نمی‌تواند منشائی غیر از اروپا داشته باشد و راه رسیدنش به ایران، یا بمبئی یا اسلامبول بوده است.

اما این که واقعاً جریان اسلام‌گرایی از تقابل سنت و تجدد یا سلطنت و روحانیت زاییده شده است، معتمد عامل منحصر به فرد نبوده، بلکه روحانی بودن در این قضیه منفعل بود در صورتی است که اگر ما این سؤال را مستقیم پاسخ بدهیم فرض بر این است که منفعل نبوده اما روحانیت در قضایای سیاسی همیشه منفعل بوده است. یعنی در گذشته یک کاری صورت می‌گرفته روحانیت در

مقابل آن، عکس العمل نشان می‌داده است. امتیاز تنباکو واگذار شده بعد روحانیت عکس العمل نشان داده. کارهای دیگر هم چنین بوده است. مثلاً در قضیه‌ی مشروطه و تشکیل حزبها، جمعیتها و انجمنها هم، همین گونه بود. روحانیت چنین نبوده است که ابداع کند، ابتکار کند و خودش پیشگام این جمعیتها و حزبها باشد، بلکه منفعل بوده و به عنوان مقابله با جریانهایی که پیشاپیش به وجود آمده بودند یعنی با هدفهای دیگر به وجود می‌آمدند، آنان مقابله می‌کردند.

### تأثیر مثبت یا منفی احزاب در زندگی ما

**شکوری:** تا اینجا دوستان سؤال اول را بررسی کرده و پاسخ دادند. اکنون می‌پردازیم به مطرح کردن و بررسی سؤال دوم، و آن اینست که: آیا احزاب و جمعیتهای سیاسی، تأثیر گذاری محسوسی (اعم از مثبت و منفی) بر سرنوشت سیاسی و اجتماعی ایران داشته‌اند؟ اگر فرض کنیم زمان معاصر بدون وجود حزبها پیش می‌رفت ما اکنون چه وضعیتی داشتیم؟

**سحابی:** باید گفت همه یا برخی از حزبها در سرنوشت سیاسی و حتی اجتماعی و فرهنگی کشور مؤثر بودند. همه تجربه‌ی بنده مربوط به زمان بعد از شهریور ۲۰ است. مقدمه الجیش اینها حزب توده بود، حزب توده، تأثیر فراوانی از لحاظ اجتماعی، سیاسی و فرهنگی در جامعه ایران گذاشت. به عنوان نمونه برای اولین بار حزب توده بود که این اتحادیه‌ها و سندیکاها را اصناف مختلف را تشکیل داد. این حزب از آن زمان از یک عده حقوق بگیر یا اعضای یک صنف، همچنین ایده‌ی تفاوت طبقاتی در بعد از شهریور ۲۰ دفاع نمود. مثلاً اعضای حزب توده را از جهت فرهنگی در ایران توزیع نمود. و تقریباً بیشتر روشنفکرها یعنی تحصیل کرده‌های ایرانی را جذب کرد و یک ایده‌هایی را در افکار روشنفکرهای ماسوخ داد که این ایده‌ها در سالهای آینده یا دهه‌هایی که تا به امروز کشید آثار مثبت و منفی ایی را در کشور ما بر جای گذاشت. از جمله‌ی این ایده‌ها مسأله‌ی اندیشه طبقاتی است، یعنی این که مبارزه سیاسی یا رفتار سیاسی حتماً در غالب یک طبقه‌ای قرار می‌گیرد. مثلاً اگر کسی ادعای دانستن دموکراسی را بکند و بخواهد در این مورد صحبت کند حتماً از جانب طبقه‌ی سرمایه دار حرف می‌زند. دموکراسی بعد از فروپاشی شوروی یک دفعه در میان حزبهای مارکسیستی مطلوب شد. ولی قبل از فروپاشی شوروی دموکراسی در میان مارکسیستها

کالای طبقاتی تلقی می‌شد در ایران نیز اگر کسی دم از دموکراسی می‌زد طبق فرهنگی که حزب توده در جامعه پخش کرده بود به سرمایه داری نسبتش می‌دادند. اگر کسی درباره‌ی حکومت متمرکز خلقی یا طبقاتی صحبت می‌نمود به طبقه‌ی خودشان. چیزهایی مطرح شد که زیاد درون روشنفکرهای ما نفوذ کرد. حتی روشنفکرهایی که سالهای بعد، از حزب توده جدا شدند. یا حتی مخالف‌شان بودند مثل مرحوم اخوان ثالث. این‌ها آثاری از فرهنگ مارکسیستی حزب توده در ذهنشان بود. یعنی حزب توده تأثیر زیادی از نظر فرهنگی در جامعه گذاشت. این که تا قبل از حرکت مرحوم دکتر شریعتی اصلاً روشنفکری در انحصار مارکسیستها بود، این برای این بود که حزب توده آن را ایجاد کرده بود. یعنی حزب توده آثار مثبت و منفی بسیاری در جامعه ما داشت.

یکی از دلیلهای شکست نهضت ملی، حزب توده بود. چون حزب توده این نهضت ملی را رقیب خودش می‌دانست و می‌دید که اگر این نهضت پیروز بشود حزب توده از بین می‌رود و باید از ایران بیرون برود. این بود که تمام توانش را به کار برد تا نهضت ملی را از بین ببرد. حزب توده در بیداری و هشیاری عموم مردم و آشنایی به این قضیه مؤثر بود.

حزبهای دیگر هم، کم و بیش، مؤثر بودند ولی نه به اندازه‌ی حزب توده. و این تجربه‌ی بنده بعد از شهریور ۲۵ می‌باشد. چون در زمان قبل از آن حضور نداشتم و اطلاع زیادی ندارم. مگر اینکه از کتابهایی که در این زمینه مطالبی نوشته‌اند استفاده نمایم. اتفاقاً قبل از آن هم شخصیهایی بودند که مؤثر واقع شدند سپس این شخصیهای حزبی را تشکیل دادند و الا خود حزب کاری نمی‌کرد. مثلاً واقعاً اگر سید ضیاءالدین طباطبایی یعنی رهبریش در «حزب اراده‌ی ملی» نبود این حزب هیچ کاری نمی‌توانست. بکند چون یک عده ثروتمند و تجار خیلی معروف، مثل صراف زاده و غیره چون پول داشتند می‌توانستند در انتخابات شرکت و دخالت کنند و به این وسیله پول جمع کنند. از این راه مؤثر بودند ولی این یک تأثیر منفعل بود نه تأثیری که رسماً مردم را آگاهی و هوشیاری بدهند. این گونه تأثیرها را حزبهای دیگر نداشتند.

یکی از حزبهایی که نسبتاً مؤثر بود «حزب ایران» بود چون حزب ایران به دنبال یک اعتصابی که در سال ۱۳۲۳ در تهران (به نام اعتصاب مهندسین) اتفاق افتاد، تشکیل شده بود و هدف این اعتصاب هم، اعتراض به دولت بود. برای اینکه به کارشناسان خارجی یا آن زمان بطور مشخص روسی، فرانسوی و آلمانی و غیره در دولت ارزش بیشتری می‌دادند. به عنوان مثال حتی اگر یک مهندس

ایرانی، تحصیل کرده خارج بود و استخدام می‌شد حقوق خیلی کمتر نسبت به یک مهندس ارمنی، آلمانی یا روسی به او می‌دادند و اعتراض می‌کردند و دلیل اعتراض این بود که کارشناس ایرانی باید جایگاه خودش را داشته باشد و بر حسب صلاحیت و کارشناسیش، حقوق و مزایا بگیرد و جایگاه مدیریتی معلوم باشد و این اعتصاب، مؤثر واقع شد. بعداً این معترضان حزب ایران را تشکیل دادند. حزب ایران شعارش آن زمان این بود: «کار برای ایرانی به دست ایرانی». شعارشان برگشت از نگاه به خارجی به بیگانه و آن زمان یک شعار مترقی بود ولی چون حزب ایران به هیچ وجه شباهت به حزب توده نداشت یعنی مانند حزب توده تشکیلاتی که افرادی را عضو بگیرد و تربیت کند، نداشت، هیچ وقت این حزب دامنه و وسعت حزب توده را به دست نیاورد. ولی در دوره‌ی دکتر مصدق، بیشتر وزرای کابینه دکتر مصدق، حزب ایرانی بودند، و این حزب مؤثر بود. ولی در مجموع از جهت تاریخی حزب ایران، زیاد مؤثر نبود.

بعدها حزبهای دیگری را مثل حزب ایران سراغ ندارم. فقط فدائیان اسلام تأثیر مهمی داشتند که آن هم تأثیرات شان لحظه‌ای بود. مثلاً ترور کسروی آن زمان خیلی مهم بود. جریاناتی که به وسیله‌ی کسروی شروع شده بود مانند حمله به اسلام و شیعه و در این زمینه کتاب نوشته می‌شد و بعد متوقف شد و فقط در این حد مؤثر بود. یا ترور رزم آرا یک دفعه سرنوشت ایران را زیر و رو کرد. ولی آثار دیگری نداشت مانند تأثیر در تربیت عده‌ای یانلسی و دادن فهم جدیدی از دنیا و زندگی و جهان، در حالی که حزب توده از این فایده‌ها، زیاد داشت.

غیر از حزب توده از حزبی که تأثیر درازمدتی روی جامعه ما گذاشته باشد اطلاعی ندارم. همان طور که جناب آقای دکتر شانه چی هم فرمودند، خیلی حزبها موسمی بودند. انتخاباتی نزدیک می‌شد و دولتی سرکار می‌آمد، می‌خواستند آن دولت را ببندازند، یک دفعه حزب تشکیل می‌شد، با رفتن آن دولت هم آن حزب جمع می‌شد. خوب چرا در آن لحظه مؤثر بود که آن دولت را ساقط می‌کرد، ولی بعد اثر دیگری نداشت. من روی هم رفته آثار مثبتی در حزبهای کشور نمی‌بینم.

بعد از کودتای ۲۸ مرداد یک جریان مخفی به اسم «نهضت مقاومت» که صورت حزبی داشت به وجود آمد. ولی مخفی، حزب غیر قانونی هم نبود یعنی منکر نظم موجود، سلطنت نبود. قانون اساسی را قبول داشت. ولی به دلیل اینکه اجازه کار به این حزب نمی‌دادند مخفیانه کار می‌کردند. آن حزب هم یک مقدار تشکیلات داشت و در یک حدودی هم مؤثر بود. از سال یعنی ۱۳۳۲ تا سال

۱۳۴۰ که مجدداً یک آزادی برقرار شد این حزب پرچم نهضت ملی مصدق را برافراشته نگه داشت و نگذاشت بیفتد و به کنار رود، ولی خیلی تأثیر مثبت زیادی نداشت.

بعدها که «جبهه ملی ایران» تشکیل شد آن را می‌توانیم یک حزب و یک تجمعی از احزاب بنامیم. ولی باز جبهه ملی وابسته به رهبرش (دکتر مصدق) بود، واقعاً در زمان حکومت مصدق جبهه ملی هیچ‌گونه فعالیتی از طرف اعضایش نداشت. به طوری که حتی یکی یکی، اعضای آن از آن جدا و بعد دشمنش شدند. ولی مصدق خودش هر کاری که می‌کرد به اسم جبهه ملی تمام می‌شد.

در مرحله بعد که جبهه ملی دوم در سال ۱۳۳۹ به وجود آمد آثار مثبتی در جامعه نداشت، بلکه یک اثر منفی هم داشت و آن اثر این بود که مدتی با امینی مبارزه کردند که این مبارزه‌شان اشتباه بود، برای این که آن زمان امینی در مقابل شاه بود و مبارزه با امینی عملاً به معنی تقویت شاه بود و شاه از امینی استقبال می‌کرد و شاه امینی را تحریک می‌کرد که با جبهه‌ی ملی در بیفتد. جبهه ملی عمل سیاسی مؤثری انجام نداد. تا این که در سال ۱۳۴۱ نهضت روحانیت شروع شد، جبهه ملی یک مقدار رو به افول رفت بعد که جریانهای ۱۵ خرداد جریان رفراندوم شاه اتفاق افتاد، جلو جبهه ملی را گرفتند و از این به بعد جبهه ملی کاملاً از بین رفت و مرحوم اللهیارخان صالح بعد از آزادی از زندان در شهریور ۴۲ به افرادش (جوانهایی که علاقه داشتند فعالیت کنند) گفته بود ما الان باید سیاست صبر و سکوت را در پیش بگیریم. تقریباً جبهه ملی از شهریور ۴۲ تا سال ۵۷ تعطیل بود. فقط انشعاباتش در خارج از کشور که آزادی وجود داشت کارهایی می‌کردند، اما نقش مؤثری در سرنوشت کشور و جهت گیریهای حکومت نداشت. بالاخره یک حزبی که مخالف حکومت باشد درست است که خودش رأس حکومت نیست ولی اگر قوی باشد می‌تواند حکومت را باز بدارد و آن را اصلاح کند. اما رقابتها یا مخالفتهای حزبهای مخالف زیاد هم در مورد دولت‌ها مؤثر نبوده است.

### مبهم بودن مباهف مربوط به احزاب

**مدیرشانه چی:** در مورد سؤال دوم بررسی شد. پاسنخای دوستان با این که خود پرسش یک مقدار مشخص نیست، قابل تحسین است. با وجود این که حزبهای همان طور که اشاره شد هر چند در تاریخ گذشته ما یا حداقل به شکل جدید و امروزی نیست در تاریخ معاصر ما وجود دارد، ولی در واقع بحث حزبهای و مباحث نظری یا تئوریک جدیدی مطرح شد و اگر در گذشته هم بحث احزاب در

جامعه‌شناسی سیاسی یا به عنوان یک درس یا بحث علمی مطرح شده اما ارتباط دادن مباحث تئوریک جامعه‌شناسی حزب یا حزبه‌های سیاسی با واقعیت احزاب جدید است و واقعاً این بحثها در همین سالهای اخیر پدید آمده است، ولی هنوز خیلی در این جهت کار نشده، اصطلاحات و مفاهیمی که در پاسخ پرسش‌ها می‌دهیم هنوز مشخص نیست. از این جهت گاهی ممکن است اشکالهایی پیش بیاید. مثلاً بهتر بود تقدم و تأخر موضوع و پرسشها رعایت می‌شد. یعنی ابتدا در بررسی سؤالا خود بحث یعنی حزب چیست، مورد توجه قرار می‌گرفت، یک مقداری ما را یاری می‌نمود که مجبور نباشیم سؤالهای بعدی را تبصره بزنییم و برای فهم بیشتر، توضیح بدهیم، اما این چنین پاسخ دادن به سؤال، هم کسانی که بحث می‌کنند و هم خوانندگان را با مشکل رو به رو می‌کند. به عنوان مثال سؤال دوم را در نظر بگیرید، قبل از اینکه این سؤال را مطرح کنیم که آیا جمعیت‌های سیاسی و احزاب، تأثیر چشمگیری داشتند یا نه؟ بهتر است که تعریفی از خود حزب بکنیم تا این کلمه برای خوانندگان مجهول نباشد. در ایران خصوصیت‌هایی را برای حزب در نظر می‌گیرند که هیچ حزبی در ایران با این مشخصه‌ها منطبق نیست. گاهی حزب توده را در نظر می‌گیریم و می‌گوییم که حزب داشتیم که این چهار دهه، فعال بود و خصوصیت‌های حزب را تا حدودی داشت گاهی ممکن است یک مقدار به زمان معاصر نزدیک شویم و ادعا کنیم که حزبه‌های دیگری هم داشتیم اما در مجموع ممکن است که به این‌ها حزب گفته شود.

ما احزاب، جمعیت‌ها و تشکلهای سیاسی را حزب اطلاق می‌کنیم. در همین مجموعه ممکن است گروه‌های صاحب نفوذ باشند و بحث اتحادیه‌ها، اصناف و انجمنها در جریانی که، این نحو، کنشها و فراگردهای سیاسی را تا حدودی متشکل و نهادینه می‌کرده، و تأثیر گذاری‌هایی داشته، وجود داشته باشند. حتی گاهی در ایران، جنبشهای اجتماعی داشتیم که اینها جریانه‌های حزبی داشتند که نام حزب بر آن می‌گذاشتیم و واقعاً یک جنبش اجتماعی بود و حزب نبود. اما اگر تقسیم بندی دقیق کنیم و چارچوبهای نظری را رعایت کنیم آن موقع شاید پاسخ ما چیز دیگری باشد. یعنی ابتدا ما بگوییم اصلاً حزبی نداشته‌ایم که بحث تأثیر یا عدم تأثیرش مطرح بشود و بعد بدانیم که آیا تأثیرش مثبت بوده یا نه؟ به هر صورت فعلاً این بحثها وجود دارد.

ولی در مجموع، اگر ما به طور مشخص و یک مقدار جزئی تر سراغ تأثیرهای این حزبه‌ها برویم تصورم این است که در مجموع حزبه‌ها مؤثر بودند اما این تأثیر زیاد مشخص نیست، چون ما در ایران

ساختارهای حزبی مشخصی نداشتیم که برخلاف غرب به خود حزب نسبت بدهیم. اینها مخلوطی از حرکتها و جنبشها بود. از جمله جنبشهای اجتماعی، تحرکات سیاسی و کثرت‌گرایی که در بعضی از دورانها زمینه‌اش به وجود می‌آمد، فعالیتهای انتخاباتی پارلمانی، احزاب هستند یا فراکسیونهای درون مجلسها که یا متأثر از حزبهای بیرون بودند، یا خودشان حزبهایی را در بیرون ایجاد می‌کردند. این دسته بندیها و تحرکات در مجموع تأثیر داشت، اما تفکیک دقیق این‌ها یعنی این که آیا دقیقاً این حزبهها بودند و چه تأثیری داشتند؟ یک مقدار دشوار است. در مجموع حزبهای سیاسی همراه با جمعیتها، اتحادیه‌ها، جبهه‌ها، حزبهای موسمی و فعالیتهای کنشهای سیاسی - حزبی این‌ها، بدون تردید تأثیر داشتند. ما در چند دوره‌ای که به کثرت‌گرایی یا پلورالیسم می‌رسیدیم به شکلی از توسعه سیاسی از جمله یکی همان دوره‌ی مشروطه، دوم دهه‌ی ۲۰، سوم در مقطع کوتاه‌سالهای ۳۹ تا ۴۲ و چهارم در آغاز انقلاب (دوره‌ی پنجمی) در این دورانها تأثیرهایی وجود داشت. تأثیر بر سمت و سوی ساختارهای سیاسی و اجتماعی و کارکردهای آنها در خود پارلمان، قوه مقننه در مجالس اول تا پنجم یا ششم، در دوره اول حزب، در دوره‌ی دوم، دهه‌ی ۲۰ و از مجلس ۱۴ تا مجلس ۱۷ در درون مجلس (در همان فراکسیونها) و در بیرون مجلس تأثیر داشتند و در مجلس ۲۰ تا حدودی در همان مقطع سال ۴۰ - ۴۱ و ۴۲ این تأثیرات بوده است و در ایجاد یک فضای سیاسی و اجتماعی مناسب، در سمت و سو دادن به قوه‌ی مجریه از طریق قوه‌ی مقننه یا از طریق حزبهای بیرون از قوه‌ی مقننه این تأثیر را شاهدیم و حتی در دوره‌ها و مقاطعی که در بین این دوره‌های حزب بود. (۱) در آن جا هم تأثیر غیر مستقیمی داشت.

در دوره‌ی رضاشاه در آن دو دهه فعالیتهای حزبی و سیاسی و تا حدودی اجتماعی متوقف شده بود. ولی در عین حال فعالیتهای حزبی که نشأت گرفته از همان دوره‌ی فضای مشروطه بود (جریانهای حزبی و کنشهایی که عقیدتی و ایدئولوژیکی مطرح شده بود) به صورت پنهانی انجام می‌گرفت. این‌ها همه یک فعل و انفعالاتی در جامعه داشتند که زمینه را آماده کرده بود و فوری بعد از دهه‌ی ۲۰ توانستند به منصب ظهور برسند و وارد یک دوره از فعالیتهای و تأثیرگذاریهایی مثبت یا منفی بشوند. یا پس از کودتای ۲۸ مرداد باز حزبهای فعالیتی نداشتند و فعالیتهای و کنشهای حزبی و دیگر تحرکهای سیاسی و اجتماعی در مجلس و صحنه اجتماع متوقف شد و یک رکودی را شاهد هستیم و نهضت

۱- دوره‌هایی که بالنسبه اختناق، رکودی، توقفی در فعالیتهای سیاسی و کنشهای حزبی اتفاق می‌افتاد.



مقاومت ملی و مجموعه حزبه‌ها، که در درون جبهه ملی، جمع شدند و بعد در نهضت مقاومت ملی فعالیت داشتند. همچنین کنشهایی در جامعه برای بیدار نگه داشتن جامعه حتی تأثیر گذاری بر تصمیمهای سیاسی داشتند که زمینه برای روی کار آمدن یک وضعیت جدید آماده شود.

البته عوامل بیرونی هم در مقاطعی دیگر مؤثر بوده. بنابراین، چه در دوران حزب که یا نتیجه‌ای از دورانهای توسعه سیاسی و کثرت گرایی و چه در مقاطع بین اینها همراه بود که دورانهای توقف این کنشهای سیاسی و حزبی بود، این حزبها و جمعیتهای سیاسی بر کل آن نهادهایی که شکل گرفته بود، احزاب، جمعیتها، تشکله‌ها، انجمنها، گروههای صاحب نفوذ و جنبشهای اجتماعی، تأثیراتی داشتند، منتها طبیعی است که این تأثیرها، تأثیرات تعیین کننده‌ای نبود، چون چیزی که فراتر از مجموعه‌ی تحریکهای حزبی بود ساختار سیاسی - حکومتی و همچنین عوامل بیرونی نداشت اما این تأثیرها سمت و سوی کلی جامعه را تعیین می‌کرد.

### نوع و چگونگی تأثیر گذاری حزبه‌ها

**بهشتی:** مسلماً احزاب تأثیر گذار هستند و من در این قسمت بهتر می‌بینم در مورد نوع تأثیر صحبت کنیم. در ایران معمولاً این نخبگان سیاسی، شخصیه‌ها و افراد بودند که تأثیر بیشتر داشتند. حتی حزبه‌ها حول و حوش گروهی از این افراد تشکیل می‌شده است. اما در احزاب مدرن روال اینگونه است که حزب افرادی را در درون خود می‌پروراند و سپس همین افراد به رهبری آن حزب می‌رسند. به هر حال نقش رهبران در احزاب مهم است اما یک وقت رهبران، محصول حزب هستند؛ یک وقت است که حزبه‌ها، محصول رهبران هستند. وضعیت این دو، کاملاً با هم متفاوت است. شاید بتوان اینگونه نتیجه گرفت که در تاریخ ایران ما معمولاً گونه دوم را داشتیم یعنی معمولاً حزبه‌ها، محصول افراد بودند. برای همین تأثیر گذاری هم معمولاً از طریق رهبران، صورت می‌گرفت و کمتر از طریق حزبه‌ها صورت می‌گرفت. البته استثناً هم هست، از جمله شاید بتوان گفت حزب توده به میزان زیادی به عنوان حزب تأثیر داشته تا به عنوان رهبران آن.

شاید یکی از نقاط ضعف شکل‌گیری یا میزان تأثیر گذاری حزبه‌ها که دامنه‌شان می‌توانست گسترده‌تر از این باشد به این نکته برگردد که حزبه‌ها بیش از اندازه تحت تأثیر شخصیت و رفتار اجتماعی و تصمیم‌گیریه‌های رهبران آنها بودند و رهبران معمولاً از جاذبه و قدرت شخصی خودشان

در رهبری بهره می بردند. رهبران حزب را به پیش می بردند، گسترش می دادند و تأثیر گذاری می کردند. نشانه آن هم این است. که معمولاً وقتی جای یکی از این رهبران حزب را فرد دیگری بگیرد یا رهبری شناخته شده در حزب نباشد در تأثیر گذاری این حزبها دگرگونی زیادی ایجاد می شود. دست کم در دوران معاصر و در نیمه‌ی دوم قرن حاضر در غرب با وجود اینکه رهبران حزبی مهم هستند اما معمولاً با تغییر آنها چندان دگرگونی اساسی در درون حزبها صورت نمی گیرد. در دموکراسیهای غربی رهبر حزبی می تواند به سهولت برکنار شود و معمولاً هم مادام العمر نیست و زمانی کنار می رود و جای خود را به جوانترها و نسل بعدی می دهد اما با رفتن یک رهبر از حزب چندان دگرگونی در تأثیر گذاری آن حزب در سیاستهای آن کشور به وجود نمی آید. دلیل آن هم این است که معمولاً این رهبران از میان حوزه‌های این احزاب بیرون آمدند. یعنی اگر زمانی تاجر را به عنوان رهبر حزب محافظه کار در انگلیس می شناختیم نتیجه آن بوده است که در حوزه‌های حزبی رشد کرده و به رهبری رسیده است. رهبران دیگر هم به همین گونه هستند. حتی در آمریکا هم که تبلیغات و بیشتر پیرامون شخصیت رهبران می چرخد رهبران معمولاً محصول حزب هستند. ممکن است شخصیتی باشد که سابقه‌ای داشته که مردم او را می شناخته‌اند ولی این رهبر حزبی باید در رده‌های مختلف حزبی شایستگی خود را نشان بدهد و بعد به مراتب بالا برسد و به عنوان یک رهبر مطرح بشود و مدیریت را به عهده بگیرد. طبیعی است که در آن جوامع باید صحبت از تأثیر حزب کرد ولی در فرهنگ سیاسی ما شاید کمتر بشود صحبت از تأثیر حزب بدون توجه به تأثیر انفرادی رهبران حزب کرد.

**قادری:** با عرض معذرت یکی دو نکته راجع به سؤال قبلی هست که اگر اجازه دهید بیان کنم، سپس به بررسی سؤال دوم بپردازم.

اشاره کردم که این نوع تقسیم بندی که قبلاً در سؤال مطرح شده بود نوعی نگاه پسینی کوتاه‌نگر است. حاج آقا شکوری هم با دید مثبت بر این نکته تأیید داشتند. به نظر من شاید ما یک برداشت واحد از نگاه پسینی نداشتیم. یک بار نگاه پسینی را به عنوان نگاه معرفت شناسانه که منطبق با امر واقع است می گیریم، یعنی یک حادثه در تاریخ، پدیده‌ای، قضیه‌ای و ایجاد مفهوم می صورت می گیرد یعنی با نگاه پسینی آن را شناسایی می کنیم و شناسایی ما حتی الامکان باید در صد قابل توجهی با امر واقع

منطبق باشد. نگاه دیگر به این صورت است که نوع تفسیر دلخواه خودمان را تعمیم و سرایت بدهیم و تاریخ را از آن قضیه بدانیم نه تاریخ را آن گونه که منطبق با امر واقع باشد بشناسیم. من منظورم از نگاه پسینی این بود که نگاه پسینی منطبق با امر واقع نیست.

نکته دومی که خیلی خلاصه می‌خواهم اشاره کنم و حاج آقا شکوری اشاره داشتند این است که حزب برای بهسازی جامعه است. به نظر من، حزب می‌تواند یکی از کارکردها و عملکردهایش بهسازی جامعه باشد، ولی این که بخواهیم یک ارتباط و صمیمیتی بین تعریف خودمان از حزب و بهسازی جامعه برقرار کنیم درست نیست. به تعبیر دیگر، بسیاری از مؤلفه‌های اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی می‌توانند در بهسازی جامعه نقش داشته باشند، بدون این که در قالب و چارچوب حزب گنجانده شوند. رابطه، از یک طرف برقرار است و از طرف دیگر برقرار نیست. نکته مهم این است که حزب را نباید با بسیاری از تشکیلات، محافل، حلقه‌ها و جمعیتها یکسان گرفت. حزب به مفهوم مدرن حداقل یک وجه مشترکی دارد و آن ارتباط و یا عطف توجهی است که به قدرت دارند، برای همین اگر شما به عنوان مثال برای بهسازی جامعه به پرهیز از گوستخواری توصیه کنید این حزب نیست مگر این که بخواهید ساز کار قدرت را به دست بگیرید و بر اساس ساز کار قدرت در پیشبرد اهداف خودتان مؤثر باشید. این جا است که به یک جمعیت، گروه یا محفل با پسوند سیاسی تبدیل می‌شوید. اگر این‌ها را از همدیگر تفکیک کنیم شاید مفیدتر باشد.

اما اگر به شکل مشخص بخواهم به سؤال دوم بپردازم حقیقت این است که سؤال به نظر من هم یک مقدار مبهم است. یعنی وقتی صحبت از حزبها و جمعیتهای سیاسی و تأثیرگذاری شان می‌کنیم، می‌توانیم این گونه تفکیک کنیم که آیا منظور کلیت حزب یعنی یک حیات حزبی است؟ نهاد حزبی چگونه بر سرنوشت سیاسی اجتماعی ایران تأثیر گذاری داشته یا مصادیق و مفردات را در نظر می‌گیریم؟ به نظر بنده این گونه که دوستان جواب می‌دهند بیشتر به مصادیق و مفردات می‌پردازند و اگر بخواهیم کلیت حزب را در نظر بگیریم حقیقت این است که در ایران موقعیت نهادینه بودن حزبی وجود نداشته است و به این معنا نمی‌توانیم از تأثیری که قابل توجه به نهادینگی حزب باشد صحبت کنیم، بلکه حزبها در این روابط بیشتر به عنوان مصادقها و مفردات تأثیر داشتند. این چنین هم می‌شود تقسیم بندی کرد که: یکی این که آیا حزبها بر نکته‌های مهم سیاسی اجتماعی تأثیر داشتند یا بر حیات سیاسی - اجتماعی، به گونه‌ای که وقتی منظور حیات سیاسی - اجتماعی باشد نشود تفکیک کرد؟

حیات حزب، از حیات سیاسی - اجتماعی است مثلاً جامعه اگر احزاب محافظه کار و کارگر در انگلستان یا حزبهای جمهوریخواه و دموکرات را از حیات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی آمریکا یا انگلستان حذف کنیم طبیعی است چیز خاصی باقی نمی ماند. یعنی این در هم آمیختگی و امتزاج، بسیار زیاد است. ولی در ایران به خاطر این که نهادینگی حزبی نداشتیم بیشتر بر نکته های مهم سیاسی، اجتماعی، تأثیر داشتند و دوستان به آن اشاره کردند. البته این نکته ها را به دو گروه می توانیم تقسیم بکنیم؛ یکی نکته های کم وسعت، دیگری نکته های وسیع و گسترده.

اگر یک بحثی مثل مسأله نفت یا عدالت اجتماعی تا حدی ریشه در حزبها دارد یا حزبها هم در آن زمینه فعال هستند و تحرک دارند جزء نکته های گسترده است، ولی نصب یک کابینه یا سقوط آن که خیلی هم در جامعه مؤثر نیست جزء نکته های کم وسعت به حساب می آید.

فکر می کنم اصولاً این تخیل یا تصور هر چند معنی ندارد که انسانها بخواهند یک آزمون تخیلی داشته باشند ولی هیچ موضوعیت هم ندارد. یعنی تاریخ معاصر تا جایی که به مدرنیته و مؤلفه های مدرنیته مربوط است و هر جامعه ای که تا حدی از مؤلفه های مدرنیته متأثر است هیچ چاره ای ندارد که گونه ای از حیات حزبی را در جامعه خودش تجربه کند و این امکان ندارد. شاید در ۲۰۰ یا ۳۰۰ سال پیش این مسأله امکان داشت مثلاً در ایران دوره قاجار یا ایران زمان صفویه حزب به معنای مدرن موجودیت نداشت و حیات سیاسی و اجتماعی هم می توانست به دور خالی از این وضعیت خاص خودش را داشته باشد. البته بلافاصله اضافه می کنم که در آن جا هم که حزب را به معنای مدرن می گوئیم به این معنی نیست که خود گروه بندیها و گرایشاتی که در داخل هیأت حاکمه وجود دارد یا حتی به عنوان گروه های شورشی که در خارج وجود دارند و بعد به انتقال قدرت می پردازند آن را نباید با حزب مخصوصی که امروزه مد نظر است، یکسان بگیریم. تاریخ معاصر بدون وجود حزبها معنی ندارد و اگر این تصور در جامعه ای ما وجود دارد که حزب بیشتر کار سیاسی است و سیاست هم به معنی منفی در نظر گرفته شود، نوعی «یوتوپیا» یا آرمانشهر وجود دارد که اگر نبود چگونه آرام، هماهنگی یا یکدستی بود یا از درگیریها، شقاقها و اختلافهای سیاسی جلوگیری می شد. به نظر بنده، این یک فرض است و تاریخ معاصر هیچ جامعه ای تا زمانی که با مدرنیته در تماس هست نمی تواند بدون وجود احزاب با هر قوت و ضعف و هر تأثیرگذاری، اعم از مثبت یا منفی وجود داشته باشد.

### هدف و چگونگی به وجود آمدن احزاب

معاد یخوآه: صحبتی که این جانب می‌خواهم بکنم بر اساس مطالعه‌های متفرقه و تجربه‌های بعد از انقلاب و همچنین مطالعه در مورد دیدگاه ملک الشعراء بهار به حزب می‌باشد.

به عقیده‌ی من، اصولاً در کشوری مثل ایران ما مقلد نا آگاه در حزب بودیم. یعنی حزب در یک فضای و فرهنگ دیگری شکل گرفته سپس ما خواستیم از آن الگو برای مشکلاتی خودمان استفاده کنیم آنهایی که به شکلی با یک فرهنگ دیگری یا سیاست دیگری ارتباط داشتند مثل حزب توده یا سازمان مجاهدین خلق این چنین نبود که اشخاص در آن تأثیر بگذارند، بلکه سازمانی بود که به طور واقعی شکل گرفته بود، اما پایه گذارانش از چه تجربه‌هایی استفاده کرده بودند؟ و به چه صورتی بود؟ مشخص نیست ولی به هر حال تشکیلاتی از نوع حزب بود. متنها



عبدالمجید معاد یخوآه

تشکیلاتی برای مبارزه بود، نه برای اداره کشور. فرق می‌کند در یک اجتماعی حزب برای مبارزه بایک رژیم (مبارزه سیاسی) به وجود بیاید یا حزب برای مشارکت در اداره کشور به وجود بیاید. این دو گونه تشکیلات می‌شود.

آن روزی که حزب در ایران شکل گرفته بود هر چند بعد از مشروطه بود، اما شرایط به گونه‌ای فراهم شده بود که از نخستین روز تأسیس حزب و پیدایش تشکیلات سیاسی در ایران برای مبارزه با حکومت شکل گرفته بود، نه برای مشارکت در اداره کشور، مگر آن حزبهایی که وابسته به حکومت بودند. که آن‌ها هم شرایط خاص خودشان را داشتند. مثل حزب رستاخیز و حزب ایران نوین. ولی حزبهایی که از آن‌ها جبهه ملی به وجود آمد هر چند شاید در آغاز فکر می‌کردند که مشارکتی در

اداره‌ی کشور دارند اما بیشتر در یک چنین شرایطی به وجود آمد و بعد از پیروزی انقلاب تجربه‌های ما نشان می‌دهد که به عنوان مثال، حزب جمهوری اسلامی ایران که تأسیس شد به اندازه کافی تجربه نداشتند، برای این که اگر بخواهد حزب تشکیل شود نیاز به امکانات زیادی است و این امکانات ممکن است که در اختیار باشد یا نباشد. حزب جمهوری هم که تشکیل شد نوعی عکس‌العمل در برابر تشکیلات دیگری بود که از آن‌ها احساس خطر می‌شد. یعنی باز هم نوعی مبارزه، درگیری و کار سیاسی و خنثی کردن کارهای دیگران که با هدفهایی، وارد صحنه شده بودند.

در ایران مشکل بزرگی در مورد حزب وجود دارد که با یک مثال روشن می‌شود. مثلاً نوشته‌های ملک الشعرای بهار را که بررسی می‌کنیم می‌بینیم اولاً سرشار از یاس و ناامیدی و بدبینی است که در نهایت گریبانگیر این شخص شده، به شکلی که به هیچ کس اعتماد ندارد. این شخص اگر در تشکیلاتی بود که مشکل اساسی نداشت نباید چنین حالتی پیدا کند. ممکن است ملک الشعرای بهار، شخصیتی داشته که احیاناً زودرنج بوده است. در هر صورت در همه جا بیشتر، باندهایی به وجود می‌آمده که این باندها هم یا به دلیل وابستگی یا به دلیل مشکلات دیگر خاصیتی را که باید یک تشکیلات حتی در کارهای سیاسی دوره مبارزه داشته باشد، نداشته است، که اگر ما تاریخ حزبها را در ایران بررسی دقیق و درستی بکنیم مشکل اساسیش به همان مشکلی برمی‌گردد که در مسایل دیگر داریم. فرض بفرمایید که ماشین را خریدیم اما فرهنگ ترافیک را نداریم چون به محض تولید ماشین آن را به کشورمان آوردیم تا از آن استفاده کنیم ولی مجموعه‌ی مقدمه‌های ماشین سواری را نداریم، مثل خیابانهایش و چیزهای دیگر. این مسأله در مورد حزبها هم صدق می‌کند و از این نظر این مشکلات هست در بحثهایی که گذشت ما دلمان می‌خواست که در عین حال یک طبقه بندی جریانی هم از همین احزابی که در ایران بودند داشته باشیم، تا معلوم شود مثلاً مجموعاً ما چند جریان فکری و سیاسی داشته‌ایم که حزب را به همین صورت که هست به وجود آوردند و پایگاههایی داشتند.

**شکوری:** هر کسی از دوستان به سؤال دوم پاسخی دادند که استفاده نمودیم و در مورد این که حزبها چگونه بودند و از کجا نشأت گرفتند صحبت شد. اما مسأله‌ای که آقای دکتر قادری در ارتباط با بهسازی اجتماع از طریق حزب مطرح نمودند و در مورد نگاه پسینی و پیشینی توضیح دادند، این دو

نوع برداشت است که آقای قادری برداشت شان با ما فرق می‌کند. نگاه پسینی یکی به معنی تأویل امر واقع، دیگری هم به معنی دورنما و جمع بندی امر واقع است. نگاه پسینی در این جا یعنی امر واقعی در مورد احزاب بوده و مرور زمان موجب شده که صاحب نظران این تقسیم بندی را بیان کنند. اما نه تأویل امر واقع که مورد نظر حضرت تعالی هست. یعنی این سؤال مبتنی بر این نیست که واقعیت یک طور دیگری بوده و ما عینیتها، واقعیتها و جبهه‌آراییهای فعلی زمان خودمان را در قالب چنین تقسیم بندی به گذشته تعمیم می‌دهیم و می‌خواهیم که امر واقع را تأویلش کنیم، بلکه قضیه از این قرار است که امر واقع را جمع بندی می‌کنیم که این نگاه متاثر و متاخر از امر واقع هست.

اما در مورد سؤال دوم که تأثیرگذاری حزبها، جمعیتهای سیاسی و شبه حزبها مانند انجمنهایی که هدفهای سیاسی داشتند و تشکلهای و محفلهایی که فعالیت و جوهر سیاسی داشتند و نوعی شبه حزب بودند، بر امور سیاسی و اوضاع کشور می‌باشد. در این باره باید بگویم احزاب و حتی شبه احزاب مؤثر بودند. حتی هیأت‌های مذهبی و عزاداری که گرایش سیاسی داشتند، مؤثر بوده‌اند. چنان که می‌بینیم هیأت‌های مؤتلفه‌ای به وجود آمدند که این‌ها در اصل هیأت‌های مذهبی عزاداری بودند ولی چون ماهیت، اهداف و جوهره سیاسی داشتند می‌بینیم که در طول زمان (چه قبل از انقلاب و چه بعد از انقلاب) مانند یک حزب قدرتمند حضور سیاسی جدی داشتند. بنابراین باید به آن جوهره‌ی هر جمعیت و اهدافی که هر جمعیتی در صحنه‌های سیاسی برای خودش قائل است توجه کنیم تا میزان و نحوه تأثیرگذاری آن را بفهمیم.

یک تجمع هم‌اندیش برای این که در مشارکت سیاسی فعال باشد باید در قدرت سهم باشد یا بتواند قدرت را به دست آورد. در هر حال ما باید به جوهره‌ی جمعیتها توجه کنیم. روی این مینا چه ما حزب داشته باشیم و چه شبه حزب، آنها تأثیر گذار بوده و نقش یک حزب واقعی را ایفا کرده‌اند. پس جمعیتها و حزبهایی که ما در تاریخ معاصر داشتیم که اگر این‌ها را به مفهوم امروزی، به طور دقیق نشود حزب نامید اما می‌توان شبه حزب یا به تعبیر خودمان جمعیت سیاسی نامید. می‌خواهیم ببینیم این‌ها چه تأثیری در سرنوشت اجتماعی و سیاسی ایران در تاریخ معاصر داشتند؟ هم تأثیر منفی و هم تأثیر مثبت منظور است.

### خدهانه و خسارانه احزاب

یکی از دستاوردهای تحزب در تاریخ معاصر ایران، «فرهنگ سازی» است. احزاب چه در زمینه‌ی سیاسی و چه در زمینه‌های ایدئولوژیکی که جنبه‌ی سیاسی پیدا می‌کند، فرهنگ ساز بودند. البته منظور من همه احزاب است، اعم از مثبت و منفی. مثلاً شما حزب توده را در نظر بگیرید. حزب توده واقعاً در فرهنگ سازی مؤثر بوده است. یعنی واژه‌های سیاسی که حزب توده ساخته به عنوان معادل واژه‌های رایج خارجی ای است که ما در آن ضعیف بودیم و زبان ما این‌ها اصطلاحات خارجی را نداشت و اینها به مرور زمان در زبان ما وارد شده است و به عناصر اصلی شکل‌گیری فرهنگ سیاسی در جامعه ما تبدیل شده و نمی‌شود آن را نادیده گرفت و تعمیم فرهنگ سیاسی از بین‌نخبگان در میان توده‌ها از طریق همان تشکلهای، جمعیتها و تحزبها صورت گرفته است. اگر حزب توده، حزب دموکرات و حزب اعتدالی نبود، توده مردم از چه طریقی می‌توانستند با مفاهیم کلیدی فرهنگ سیاسی و مشارکت سیاسی (در همان حدی که مجاز بوده) آشنا بشوند؟ بنابراین، احزاب امکان مشارکت سیاسی در حداقل را ممکن برای توده‌ها فراهم آوردند و نوعی فرهنگ سیاسی را تولید کردند. همان فرهنگ سیاسی است که گاهی منجر به شورشها و قیامهای محلی شده، مثل پسیان در خراسان، خیابانی در تبریز، میرزا کوچک در گیلان، یا حزبهای چپ مثل چریکهای فدایی خلق، مجاهدین خلق، مجاهدین انقلاب اسلامی و حتی بعداً حزب جمهوری اسلامی و هیأت‌های مؤتلفه و فدائیان اسلام که همه تأثیر داشته‌اند. اگر بررسی کنیم به این نتیجه می‌رسیم که هر یک از این‌ها در مقابل حزبی دیگر و برای ختنی کردن تلاشهای آن به وجود آمدند و یک ایدئولوژی و مرام‌نامه و اساسنامه‌ای به وجود آوردند که بخشی از توده‌ها را سیاسی کرده یا این که ادعایی بوده یعنی یک ایدئولوژی را به عنوان ادعا مطرح کردند.

در جنبه‌های مثبت، مهمترین شاخصه‌ای که برای این‌ها می‌شود ذکر کرد این هست که در ساختن فرهنگ سیاسی و تعمیم آن در بین توده‌های مردم، تشکلهای و احزاب نقش مثبت داشتند. از نظر فرهنگی هم، یک رقابت فرهنگی ایجاد کردند و این رقابت موجب نوزایی در زمینه‌های فرهنگی، فکری و سیاسی گردید.

اما احزاب و جمعیتها آثار منفی هم داشتند. آنها باندبازی و تبعیضات سیاسی و اداری را در جامعه ما شکل دادند. کلمه پارتی و پارتی بازی بارزترین نشانه این نقش منفی احزاب است. چرا که



این همان معادل فرهنگی کلمه حزب است. پارتی بازی یعنی اگر وابسته به حزب و بانندی بودی کارت حل می‌شود. حزبها پدیده پارتی را در جامعه رواج دادند. شایع شدن کلمه‌های پارتی، پارتی بازی و پارت از احزاب است. مخصوصاً بعد از جنگ جهانی دوم که هر کسی می‌خواست مشکلش در ادارات و مملکت حل بشود و در کاری موفق شود باید به یک پارتی یعنی به یک حزبی بند می‌بود یا یک واسطه‌ای می‌بود که باعث پارتی شود و از آن زمان اصطلاح پارتی و پارتی بازی به وجود آمد و نشان می‌دهد که احزاب به عنوان تأمین نیازهای توده به وجود نمی‌آمدند یا عمل نمی‌کردند، اگر هم به وجود می‌آمدند برای تأمین منافع اشخاص، نخبگان یا جناحها و جریانهای خاص ابرازی بودند، و همین، موجب پیدایش اصطلاح پارتی و پارتی بازی شده که هنوز در جامعه ما رواج دارد.

بنابراین، از این جا، متوجه این نکته می‌شویم که حزبها چنین نبوده که همیشه مفید باشند بلکه مضر هم بودند. در یک جمع بندی نهائی به منظور بهره‌گیری از تجارب گذشته برای امروز اگر بخواهیم بدانیم که از احزاب در جامعه‌ی کنونی چگونه بایستی استفاده کرد، باید هر دو بعد را در نظر گرفت. هم بعد منفی احزاب و هم بعد مثبت آنها را. بعضی از احزاب بودند که اندیشه تجزیه طلبی را برای اولین بار وارد ایران کردند. ما تجزیه طلبی را در تاریخ گذشته‌ی ایران نداریم. توضیح این که: نژادها، نژادگرایشان را هیچ وقت برجسته و بر آن تأکید نمی‌کردند. کردهائی که در قلمرو عثمانی بودند زمانی تجزیه طلبی آغاز کردند شیخ سعید پویان رهبر این‌ها بود و وقتی به ایران آمدند اصلاً توسط خود کردها با آنان برخورد شد و عملاً سرکوب شدند. انگلیس هم مؤثر بود.

اما می‌بینیم که در تاریخ معاصر ایران، اولین بار فرقه‌ی دموکرات توسط پیشه‌وری که خودش اول عضو حزب توده بود بعد از آنجا بیرون آمد و عضو حزب دموکرات که عامیون نام داشت، شد. سپس به خاطر اختلافهایی که داشتند از آن هم اخراج شد و به آذربایجان رفت و فرقه‌ی دموکرات آذربایجان را با سوء استفاده از سابقه‌ای که در حزب دموکرات ایران داشت در آنجا راه انداخت و امکانات حزب توده را هم جذب کرد و اندیشه‌ی تجزیه طلبی را آن زمان مطرح کرد. همچنین حزب دموکرات کردستان قاضی محمد که شبیه پیشه‌وری عمل می‌کرد. بعضی از حزبها، چنین ضررهایی هم داشتند. ایجاد و ترویج اندیشه‌ی تجزیه طلبی که در موردش صحبت شد.

از طرف دیگر زندگی سیاسی و جمعی در یک جامعه امروزی که باید جامعه مدنی بشود و نمی‌تواند به گذشته برگردد و لذا نمی‌توانیم احزاب را نه در گذشته تاریخ معاصر مان و نه در زمان

حال، نادیده بگیریم. یک جامعه مدنی نیازمند احزاب است و جامعه مدنی بدون حزب مثل این است که در اتاقی موجود زنده‌ای را بیاندازند و اکسیژنش را تخلیه کنند و بگویند نفس بکش مسلماً خفه می‌شود. جامعه مدنی یعنی انسانها حرف بزنند و اظهار نظر کنند و تعاون داشته باشند. بنابراین حزب در عصر حاضر ضرورت دارد، چون بدون شک مفید است. اما این مسأله نباید موجب شود که کارکردهای خلاف حزبها را در گذشته منکر شویم. چرا که اگر منکر شویم به یک جمع بندی علمی، عادلانه و منصفانه از کارکرد احزاب نخواهیم رسید. خدمات و خسارات احزاب باید توأم در نظر گرفته شود.

### احزاب و تخریب فرهنگی

معادینخواه: البته فرهنگ سازی با تخریب فرهنگی مرزی دارد. یعنی ما متأسفانه به دلیل اینکه حزبهایمان از اول در ایران به صورت باند بوجود آمدند، مگر آنهایی که یک نمایندگی و وابستگی خاص داشتند. در تاریخ معاصر ما بیشتر باند شکل گرفته تا حزب. یعنی حزب دارای یک مفهوم و یک شرایط و استانداردی است که حداقلش در حزبهای ایران رعایت نشده. بنابراین چون باند به وجود آمده عملاً به جای فرهنگ سازی، تخریب فرهنگ کردند. یعنی تناقض را دامن زدند و جامعه را قبل از تجزیه‌ی جغرافیایی، تجزیه فرهنگی کردند. من جنبه‌های منفی حزبها را (نمونه‌هایی که آقای شکوری مطرح کردند) ضررهای دور جریان می‌بینم. ضررهای نزدیکش این است که جامعه ما تناقضهایش با حضور احزاب زیاد شد، نه این که تناقض هایش حل شود، در حالی که اگر حزب وجود داشته باشد (در یک جامعه که نمی‌تواند صد تا حزب به وجود بیاید) به طور طبیعی هر حزبی نمایندگی یک تفکری را دارد که باید به بخش عظیمی از مردم برگردد و اما این چنین نیست که یک حزب به آن مفهومی که در دنیا مطرح است تعداد کمی از افراد دور هم جمع شوند و تشکیل حزب بدهند، چون به هر حال حزب باید تفکر سیاسی و اقتصادی در مسایل بین الملل و در همه مسایلی که یک جامعه احتیاج دارد، داشته باشد. باید انسانهایی با شعور کافی در یک حزب فراهم باشند. اما چنین چیزی در ایران نداریم که یک حزبی افراد با شعورش در حدی باشد که پاسخگوی حضور در جامعه باشد و تر اقتصاددی و سیاسی داشته باشد و بتواند خیلی عالی مسأله مذهب را حل کند و در مورد مسایل بین الملل نظر دهد. مثلاً یک فرد ایرانی می‌خواهد اندیشه‌ی مارکسیستی را در ایران

ترویج کند و به این نتیجه رسیده که این تفکر درست است و هدفی غیر از این نداشتند و افرادشان می‌خواستند به حکومت دلخواه شان هم برسند، اما در فضایی که حضور پیدا کردند و سعی کردند بتوانند پایه‌های اعتقادی را بلرزانند و حتی در مورد تبلیغات علمی مقید هستند آن شخصی در شعاع تبلیغهای علمی می‌آورند مکتبی و یک فلسفه‌ای را به او منتقل کنند اگر می‌توانستند یک روستایی را از اعتقاداتش باز بدارند و از نظر اعتقاد او را پوچ کنند، این کار را می‌کردند. اما این کار، کار حزب نیست و من نمی‌دانم این را چه تعبیر کنم و اگر ما مرز باند و حزب را دقیق مشخص کنیم یعنی تعریف علمی‌اش را در بیاوریم که باند و حزب چیست؟ در کشور ایران، باند بیشتر از حزب داشتیم و معتقدم که این باندها بیشتر تخریب فرهنگی کردند تا فرهنگ سازی. مثلاً این خشونت‌هایی که به جامعه ما منتقل شده، خشونت مارکسیستی است. یعنی اگر در دوران مبارزه با تحکم و زورگویی و دیکتاتوری خاص که حتماً باید این فکر من به هر شکلی که هست منتقل شود و حریم را به هر شیوه‌ای حذف کنم، این تفکر از طریق مارکسیسم وارد کشور شد.

یکی از فضاهایی که با جامعه ارتباط داشت دانشگاه بود در دانشگاه، گروه‌هایی که در گذشته به وجود آمدند زمانی که جنبه حزبی و سیاسی پیدا کردند مشخص است که محوری عمل کردند و به هر طریقی حریم را از بین بردند. در مقابل شان مذهبها هم، همین کار را کردند. در واقع فرهنگ خشونت در جامعه و عملها و عکس‌العملهایی که به وجود آمده زاینده عملکرد باندی یا باندها... در مورد فرهنگ شایعه‌پذیری و شایعه‌سازی هم به مقدار زیادی مؤثر بودند که جامعه را دچار یک بیهوده‌باوری کنند که هر کس را خواستند ترور کنند و به هدفشان برسند. این‌ها با چهره‌هایی متفاوت با دیگران در مقابل حریم خود ادعاهایی داشتند مثلاً می‌گفتند این انگلیسی است، این فلان است و... به این طریق جامعه را دچار یک هرز باوری و هرز اندیشی و شایعه‌پذیری و خیلی مسایل دیگری کردند. در جامعه‌آشنایی با واژه‌های سیاسی خوب است اما در حدی که مردم را به یک مبارزه بکشند. این قدر مشترک همه گروه‌هایی است که با انگیزه‌ها و داعیه‌های مختلف، چه به صورت حزبی یا غیره، وارد شدند. خیلی‌ها هم بودند که حزب هم نبودند، اما تأثیرشان از یک حزب در ترویج یک تعداد واژه‌های سیاسی در جامعه کمتر نبود. مثلاً آقای احمد آرام حزب نبوده، اما تأثیرش در آشنایی جامعه با تعدادی از واژه‌ها کمتر از یک حزب نبوده است. یا شخصیت‌های مختلف دیگری مثل کسروی هستند که حزب نبوده‌اند، اما تأثیر کسروی بیشتر از خیلی از حزبها است. اگر

این را مقایسه کنیم با اتفاقی که افتاده یعنی تناقضهایی که در جامعه ما بشدت دامن زده شده بود در این صورت متوجه می شویم که هر کسی از یک طرف به این جامعه بیرحمانه ضربه وارد می کرده، برای این که هیچ نگران نبوده که چه اتفاقی می افتد. جامعه را از یک طرف یک نفر به این صورت تحریکش کند و از طرف دیگر شخص دیگری مخالف او تحریک کند، هیچ مصلحتی برای جامعه نمی ماند و به این ترتیب همان گروه و باندشان می توانند جای پایشان را قوی کنند. البته کمی این صحبت تند هست اما این برداشت من است و اگر یک روز بخواهیم حزب داشته باشیم، (که باید داشته باشیم) باید تجدید نظر اساسی در مورد این مسأله کنیم. یعنی باید بپذیریم که کار از اول غلط بوده و اشکال اساسی آن را کشف کنیم. ما وقتی یک چیزی را می خواهیم به کشور وارد کنیم باید همه لوازم و ملزوماتش را هم قبول کنیم. نیمه قبول کنیم ممکن است موفق شود یا نشود. من معتقدم غیر از این که وضع را از این بدتر نکند اتفاق دیگری نمی افتد و آن گروههای دیگر نیز مثل هیأتها و ... داستان دیگری دارند. یعنی این که نهادهای دیگری هستند. تجمع را نمی شود حزب گفت، وقتی می توان حزب گفت که حضور نیروها در یک تجمع، مثل یک پیکر زنده که مغز و چشم و دست و پا دارد بشود چون همه چیز لازم را برای حرکت دارد. اگر یک تجمعی چنین وضعی داشت و تعادل و توازنی وجود داشت و در این اندامها شعور و فکر و اجرایی وجود داشت حزب به وجود می آید، اما اگر یک اندام ناقص الخلقه ای به وجود آمد مثل انگشت و بدون مغز و با یک هیكل گنده این حزب تشکیل نمی شود.

**مدیر شانه چی:** به خاطر وجود بحثهایی که حاشیه ای است و زمان زیادی می گیرد به مسائل با اهمیت تر می پردازیم. من ابتدا یکی - دو توضیح خیلی کوچک و جزئی عرض کنم و بعد یک مقدار مسأله حزب را خدمت سروران عرض کنم.

در مورد کسروی که اشاره فرمودید اتفاقاً ایشان حزبی به اسم حزب آزادگان یا به اصطلاح خودش باهما آزادگان داشت، شاید آن نشریاتی که در دهه ۲۰ به شکل ارگان منتشر می کرد همین آزادگان بود. یک نکته ای هم حاج آقای شکوری فرمودند که احزاب در تاریخ ایران اولین بار جریانهای تجزیه طلبی را به وجود آوردند که در قبل نبود، شاید در خارج از ایران بود، تصور می کنم این چنین نباشد.

جریانهای گریز از مرکز همیشه در تاریخ ایران بوده است یعنی هر زمان که حکومت مرکزی

مقتدر نبوده این جریانها بوده. ما در تاریخ پیش از اسلام و بعد از اسلام همواره حکومت‌های متمرکز داشتیم و در عین حال به علت این که در آن زمان حکومتها به ابزارها و سازگارهای امروز مجهز نبودند هر زمان که قدرت این‌ها از آن مرکز بیشتر نمی‌شده و نمی‌توانستند با قوای قهریه، مسلط بر پهنه‌ی گسترده یا محدود سرزمین شان بشوند باز این جریانها بوده است. به خصوص هر کدام که دورتر از مرکز بودند همیشه این جریانها وجود داشت و حکومت‌های محلی تشکیل می‌شد به خصوص آن‌ها که یک زمینه‌ی متفاوت و متمایزی با مرکزیت به جهت قومی، زبانی و مذهبی در هر زمان، امکان داشتند. قوه قهریه و آن قدرتی که بر همه‌ی کشور به صورت فراگیر حاکم بوده هر زمان ضعیف می‌شده یا توان اداره‌ی سراسر کشور را نداشته. این جریان در دوره‌ی معاصر وارد یک سازکار جدیدتری شد. یعنی احزاب به طور طبیعی نمایندگی حرکت‌های تجزیه طلبان یا گریز از مرکز را داشتند. چون در گذشته به جای احزاب، جنبش یا تشکل یا جریانهای دیگری که حول و حوش آن سازمانهای قبیله‌ای بود تشکیل می‌شد، مسأله‌ای که از قبل هم اشاره کردم دوستان هم مواردی را فرمودند این است که متأسفانه یک مقدار آن مباحث مبنا و چارچوبهای ثنوری دارد که بحث در مورد آن روشن نیست. یعنی هنوز به یک تعریف مشخص از حزب دست نیافته‌ایم. البته تعریفهای مختلفی بیان شده است ولی تقریباً در یک جمع بندی می‌توان گفت: حزب، یک مجموعه یا تشکلی است که برای یک هدف واحد با یک آرمانها و اعتقادات و سلیقه‌ی واحدی جمع می‌شوند. نکته دیگر اینست که تفاوت کسب و به کارگیری قدرت (حزب) که منظور همان حزب سیاسی است با بقیه‌ی تجمع‌ها و تشکل‌ها این است یکی این است که حیات حزب، مبتنی به حیات رهبران حزب نباشد. یعنی با کنار رفتن یا مرگ رهبران حزب آن حزب از بین نرود. یعنی گروههایی که حول محور یک شخص ایجاد می‌شود به خاطر اتوریته، کاریزما یا به خاطر موقعیتی که در درون یا بیرون ساختار قدرت دارد، حزب نیست و دیگر این که حزب باید سازمان‌های پایداری، هم در سطح محلی و هم در سطح ملی یا مرکزی داشته باشد. باید مجموع اینها را در نظر گیریم.

### حزب توده با ساختار یک حزب واقعی

بسیاری معتقدند که در ایران حزب نداشتیم. بعضیها می‌گویند ما یک حزب به نام «حزب توده» داشتیم که واجد همه این ویژگیها بوده است. بنابراین در دوره‌های مختلف تحزب در این افت و

خیزها به حیات خودش حداقل چهار دهه ادامه داد. عده‌ای، حتی حزب توده را هم به مفهوم غربی یا واقعی و تئوریک و نظری آن، حزب نمی‌دانند، چون یکی از ویژگیهای حزب این است که یک طبقه و یک قشری را نمایندگی کند و بخواهد منافع اینها را در جامعه از طریق کسب و به کارگیری قدرت اعمال کند و معتقدند حزب توده به خاطر نداشتن این ویژگی، حزب نبوده است. به دلیل این که اولاً بر خلاف این که خودش را حزب طبقه کارگر می‌دانست اما از آغاز، چه خاستگاه‌هایش، چه رهبران و بنیانگذارانش از طبقه کارگر نبودند و بعد هم بیش از اینکه این حزب بخواهد طبقه کارگر یا هر طبقه و قشری را نمایندگی کند (از آنها باشد و منافع آنها را نمایندگی کند) نماینده منافع بیگانه بوده و شکل‌گیری آن در خاطرات مختلفی که رهبران حزب توده گفتند یا کسان دیگر، اظهار نظر کردند.

بعضیها معتقدند که این حزب در آغاز یک جریانی بود که سمت و سوی سوسیالیستی‌شان آن‌ها را به بلوک و اردوگاه شرق به عنوان پرچمدار جامعه سوسیالیستی و کمونیستی و اردوگاه زحمتکشان متمایل کرد، ولی غالباً این نظر با اسناد و مدارک، تأیید می‌شود که شکل‌گیری این حزب مناسباتهای قدرت یعنی بعد از جنگ جهانی دوم و حضور متفقین صورت گرفت و این‌ها احزابی تشکیل دادند. حزب همراهان انگلیسیها را مصطفی فاتح تشکیل داد و روسها هم در ایران حزب توده را تشکیل دادند. یعنی کاملاً با جهت‌گیری و در راستای تأمین منافع روسها تشکیل شد و حزب توده هم در تمام دوران حیاتش مواضع و عملکردهایش جزء تأمین منافع بیگانه چیز دیگری نبود. بنابراین این هم یکی از آن ویژگیهایی است که حزب در درون یک جامعه به خاطر نمایندگی و پیشبرد منافع آن طبقه یا قشری که ادعایش را دارد تشکیل می‌شد، واجد این ویژگی نبود و حتی حزب توده هم حزب نبود. بنابراین ما شاید بتوانیم بگوییم به یک مفهوم اصلاً حزب نداشتیم اما حزب توده بقیه ویژگیها را داشت و واقعا ساختارهای حزبی داشت، بسیاری از احزابی هم که دیگران ایجاد کردند و حتی خود شاه ایجاد کرد، قوام ایجاد کرد (حزب دموکرات) دقیقاً الگو برداری ضعیف و ناقصی از حزب توده بود.

اگر یک مقدار با ساده‌نگری برخورد کنیم احزاب دیگری داشتیم که این‌ها هم احزاب فارچی یا موسمی بودند. یعنی باشگاه، صاحب نفوذ و حول محور افراد نبودند. مثلاً حزب ایران یا از درون خود حزب توده - نیروی سوم - یا قبل از آن حزب زحمتکشان تشکیل شد که این‌ها هم متفاوتند. ولی به هر حال احزابی را هم داشتیم مثل حزب ملت ایران که اشاره شد حزب پان ایرانیستی. این‌ها

خراستگاه‌های اعتقادی - ایدئولوژیک یا مرام‌نامه‌ای و اساسنامه‌ای و ارگانی داشتند. سازمانهایی در مرکز، ایالات و ولایات داشتند. به هر حال طیف گسترده‌ای را می‌توانیم بگوئیم که آیا اینها حزب بودند یا نبودند. بحث بر سر این است که کدام از اینها حزب هستند. در نهایت به همین مسأله باشگاهها یا محافل یا به اصطلاح باندها می‌رسیم که تعدادشان زیاد بود. اگر همه این «باندها» ناشی از خود این احزاب و درون مایه و کارکردهایش نبود، شرایط بیرونی اجازه نمی‌داد که حزب به آن مفهوم واقعی و با آن تواناییها و کارکردهای مورد انتظار، ظهور کند و زمینه فعالیت داشته باشد. در نتیجه غالباً چه در درون تحزب (۴ یا ۵ دوره تحزبی که اشاره شد) و چه در مقاطعی که با رکود و توقف کنشها و فعالیتهای حزبی مواجه بودیم. در دورانهایی که جامعه بسته بود امکان این که به صورت یک حزب سیاسی یا حتی یک جمعیت، انجمن و تجمعی بروز و ظهور و فعالیت داشته باشند نبود. در نتیجه بیشتر، به صورت یک باند قدرت که در یک مقطع خاصی در انتخاباتها یا در تحولی که از بیرون یا درون سرچشمه می‌گیرد برای کسب قدرت به صورت مقطعی، حول محور شاه یا یکی از نخست وزیران فعالیت کنند. مثلاً احزابی مثل ایران نوین، حزب ملیون، حزب ملت دقیقاً حول محور نخست وزیرهایی که در رقابت با کاندیدای دیگر نخست وزیر می‌خواستند قدرت را بگیرند، درون همان مجلسهای فرمایشی به این شکل تشکیل می‌شد. یا احزاب دیگری که درون ساختار سیاسی حکومتی نبود. و یا محفلهایی که حول محور یکی از قطبهای قدرت تشکیل می‌شد، که اینها در تاریخ ما سابقه داشته است. یعنی جریانهای قدرت طلب مثلاً یک ایلی، عشیره‌ای یا گروهی قبلاً به وسیله‌ی خانی و یا بزرگی منافع آن فرد و جمع محدود را بدون توجه به این ساختارها و فعالیتهای حزبی نمایندگی می‌کردند. این قضیه در دوران جدید توانست یک قالب و شکل تازه‌ای پیدا کند و نام حزب را به خودش اختصاص دهد، ولی بسیاری از اینها ادامه‌ی مناسباتهای فئودالی یا عشایری یا ساختارهای پیشین بود و بسیاری از اینها در گوشه و کنار کشور مخصوصاً تهران تشکیل می‌شد. مگر این که واقعاً ادامه آن مناسباتهای قدرت طلبانه‌ی گذشته باشد در پوشش یا قالب یک حزب به هیچ وجه با هیچکدام از این مؤلفه‌های حزب نمی‌خواند طبیعی است که اینها تبدیل به یک باند قدرت شوند و به هر سازکاری برای کسب قدرت ملی یا محلی متوسل شوند بدون این که از مجموعه‌ی سازمانها یا آموزش حزبی و بقیه‌ی مؤلفه‌های یک حزب برخوردار باشند.

بنابراین بحث در مورد سؤال بعد و پرسش در مورد سؤال بعد خواهد بود، یعنی در مورد موانع و مشکلات بحث کنیم. یکی موانع و مشکلات خود شکل گیری و تکوین احزاب و دیگری فعالیت شان. یعنی کارکردهای حزبی شان را بررسی کنیم. زمینه های بیرونی و درونی باعث مشکلاتی بود که به هر حال منجر به تأثیر گذاریهای منفی احزاب در جامعه شد.

**قادری:** حقیقت این است که حاج آقا شکوری اشاره کردند که جامعه مدنی بدون حزب امکان پذیر نیست و مثال زدند که اگر فردی را در اتاقی بدون هوا قرار بدهند مثل همان حزب است. اما به نظر من جامعه‌ی مدنی فقط به معنی دموکرات بورژوازی بدون حزب قابل تصور نیست، ولی به جهت نظری صرف این گونه نیست که هیچ گونه جامعه مدنی بدون حزب امکان پذیر نباشد. یعنی یک سری جایگزینهایی وجود دارد که در نظریه و در شکل بندیها می تواند جای حزب را بگیرد. مثل این است که ما معنی حزب را آن قدر گسترده کنیم که بگوییم آن جایگزینها همان حزب هستند. فکر می کنم حزب یک پدیده تاریخی است و باید از همان چارچوب پدیده‌ی تاریخی نگاهش کنیم و من زیاد موافق نیستم که هر گونه دسته بندی و هر تشکیلاتی در هر جامعه و هر کشوری را حزب بگوییم.